ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بحمد الله که مجموعه ... کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر مشتمل بر استفتاها ... دستخط

در جواز و نبات

حرمت نان پاو و افیون

مسائل متفرقه

... بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و جناب ...

... برادر عزیز ... محمد حسن خان ... مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر بمولوی تراب علی مدظله

مطبع مصطفائی مصطفی محمد خان ۱۲۶۸ طبع نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس بخالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم صنائع و فراوان جهان بدایع از نهانخانهٔ
بطون بعرصهٔ ظهور آورده و بهر یکی از افراد خور استعداد و لائق موادش هر آنچه می بایست عطا کرده و انسان را که اشرف المخلوقات
هست خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبیح پوشانیده و بعض اشیا را برای وی حلال و بعض دیگر را بر وی حرام
گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوهٔ ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد
پس بندهٔ محمود العاقبت کسی ست که احکام الهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود برگمارد
بیت هرچه او گفت آن کنیم همه * طاعت او بجان کنیم همه * هرچه او گفت غیر آن کردن * نیست
سودی بجز زیان کردن * و صلوات زاکیات بران سرور مختار سید ابرار که دفتر هژده هزار عالم بطغرای نام
والایش مزین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب نور رخش روشن ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود با جودش
مطلع مهر کرمت بهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اشرار چه ستمها که کشیده با این
همه دعای اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِیْ فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ ورد زبان داشته و برای نجات امم بروز محشر علم شفاعت کبری
برافراشته بیت سید عالم رسول انس و جان * سرور عالی شفیع امتان * مقتدای انبیا و مرسلین *
بهترین اولین و آخرین * صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی دار السلام
اما بعد میگوید بندهٔ احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان سکنه الله تعالی
فی دار الجنان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جا بجا متفرق
و منتشر بود آنها را بهزار سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورد و باعانت بندگان چند رسائل از آن
مرتب ساخت از انجمله اولا رساله زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیه طبع متحلی ساخته بدیده

نظارگیان اولی الابصار متجلی گردانید اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی سائلہ ازالۃ الخطا عن مسائل الاباحۃ
والحظر را کہ مشتمل بر مضامین متنوعہ بود بر پنج مقالات توزیع کردہ برای تصحیح مقام بنظر فیض اثر جناب مستطاب
کاشف دقائق علوم نقلیہ واقف حقائق فنون عقلیہ محیط درر غرر روایات قلزم جواہر زواہر درایات مولانا
ومقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتہر بجناب مولوی تراب علی صاحب لازال بحار
فیضہ تجاما و بحار کرمہ مواجا در گذرانید چون ہر یک مقالہ مشتمل بر افادت احکام جداگانہ بود لہذا در طبع
ہم جدا جدا انسب پس نخستین مقالہ اولی را کہ بر بیان حلت و حرمت نان پاؤ و تاڑی و افیون و بنگ و حقہ و ربوا اشتمال دارد بزیور
طبع آراستہ بچشم مشتاقان جلوہ دادہ شد امید از بزرگان کہ چون بمطالعہ اش حظ وافی بردارند این خاکسار
را بدعای بہبودی دنیا و آخرت یاد آرند اللّٰہم وفقنا لما تحب وترضی واجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان باد دانش و فرہنگ فہرست مقالہ اولی متضمن مسائل کراہت تحریمی حقہ و حرمت نان پاؤ و جوز و افیون و چرس و بنگ

مسئلهٔ ثانیه در جواز گرفتن سود بحیلهٔ مرقوم معهود جواب بر دو دبودن حیلهٔ غیر
عدیدهٔ با یراد حجج سدیدهٔ اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه
عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح الجواب مولانا
شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سوال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات
و جواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بیدار ساز خوابیدگان
بستر تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و شهدانج و مهابل آگاهی ناآگاهان
دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ
تصریح حرمت حقه و بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مدظله باکمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله وغیرهما خمیر نانها بنارجیلی مسکر که متعارف ست میسازند آن نان حلال
ست یا حرام و نجس جواب بفتوی بعضی علمای حنفیه نجس ست متمسکاً بقول محمد رح که کثیر و قلیل هر مسکر حرام ست و علیه الفتوی
و هم نجس مذهب حنفی درین جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت
فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست
و رخصت چهار سبب بلکه شش و یکی کافی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح لیس باید که فتوی
بر حلّ نان باشد **اول** سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح **دوم** تغیر ست بالکلیه چنانکه
روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی **سوم** استهلاک شدن چنانکه
ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم **چهارم** در بازار وغیره عموم بلوی ست
چنانکه رماد عذره و روث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه دراهنا هنیرم وغیره
هم بسیار ست و زوال سکر و سورت نارجیلی با آب و نمک سبب پنجم میتواند شد چنانچه نان را در خمر تر کنند
بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح نان بآن ششم تواند بود چنانچه ضبابهٔ ... تعقوم
قصعهای باشد نهادن لب بر ضباب لا باس به ست و منیر ... برای پان ... ازین دو جواب
کدام صحیح ست بینوا توجروا **الجواب** اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکور ست از امیر المؤمنین عمر رض

إِنَّهُ خَطَبَ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

و آن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

و این خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المومنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم بود و این خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد از ان ما خامر العقل ست و آنچه ذکر اشیای خمسه نموده زیرا که دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند و بعد ذکر اشیای خمسه حقیقة عامه ذکر فرموده که الخمر ما خامر العقل و این حد جامع ست مر جمیع اشربه مسکره را پس همه اشربه مسکره خمر اند و نیز موید ان ست حدیث كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ رَوَاهُ مُسْلِمٌ و این معنی تمام ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد انیست بیان معنی مراد از آیه کریمه و روایت کرده است بخاری از ابن عمر نازل شد تحریم خمر و بدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه و نبود دران اشربه شراب عنب و این نص ست برآنکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه از عنب نباشد و اطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره و بودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبیّن به بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای کرام و مشائخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بما عنب خطا ست و مجتهد خطا نیز میکند و فتوی دادند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه و زیلعی شرح کنز و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در المختار از بزازیه و ملتقی و شرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده ذکر آن همه طولی دارد مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکا ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَةُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ كَثِيْرُهُ فَقَلِيْلُهُ حَرَامٌ مِنْ أَيِّ نَوْعٍ

گفت امام محمد رح و ثلثه شراب هر چه مسکر باشد بسیار آن پس اندک وی حرام ست از هر قسم

كَانَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب است و هر مسکر حرام است روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ

این را مسلم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که بتحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه سکر آورد بسیار او

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارُقُطْنِيُّ وَصَحَّحَهُ وَالْفَتْوَى

پس اندک وی حرام است روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح گردان او را و فتوی

عَلَى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح وشارح وهبانیه درین باب روایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شعر

بر قول امام محمد

وَفِي عَصْرِنَا فَاخْتِيرَ حَدٌّ وَأَوْقَعُوا ✣ طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند طلاق برای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوَى وَأَفْتَى مُحَمَّدٌ ✣ بِتَحْرِيمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شده و فتوی داد محمد بتحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه وی نوشته شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهُ إِذَا

در کتاب الاشربة گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

أَصَابَ الثَّوْبَ أَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان

بعد آنکه ماتن فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان مینماید و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِأَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا لِأَنَّ الْخَمْرَ إِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چه بتحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چرا که بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شده باین

الْإِسْمِ لَا لِكَوْنِهِ نِيًّا أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَصِيرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمَّى خَمْرًا وَإِنَّمَا

نام نه برای نی بودن او خام آیا نمی بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و خمر نیست که

سُمِّيَتْ خَمْراً لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُودٌ فِي سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی سست کردن او عقل را و آن موجود ست در همه

الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم

خَمْراً وَلَوْ سَمَّاهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلَى إِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هرآینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن

هٰذَا الْإِسْمِ فَإِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ أَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ أَوْلَى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد این تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح نارجیلی و سیندهی و تاری همه خمر اند حقیقة و نجس غلیظ مثل بول و فتوی بر قول محمد ست و در کتب اصول فقه مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمت الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن پس بس گردید و همچنین جمیع اشربهٔ مسکره و آنچه از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربهٔ مقطوع الخطاست و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمهٔ قرآن در صلوة و غیره ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع از ان آما بنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام است قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ است چراکه فتوی محققین در اشربهٔ محرمه بر روایت نجس غلیظ است چنانچه در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربهٔ محرمه در نجاست همه مثل بول نجس و غلیظ اند و فتوی برین روایت ست در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِي تَرْجِيحُ التَّغْلِيظِ لِلْأَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفَى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوار ست ترجیح تغلیظ بنابر اصلی که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا وآنچه [illegible] توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد ست چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربهٔ [illegible] قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی ست پس اجتهاد را دران مساغ نباشد [illegible] گردد گوییم قطعی بر دو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن ضروری

باشد و دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی قطعیت قبل توغل شبهه را هست و انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول آنکه

قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم ست و بودن همه اشربه خمر و محرم قطعی ست بر وجه دوم که بعد

ملاحظه دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطا است بعض جدا نخست و بطریق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيْهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوْجِبُ التَّخْفِيْفَ لِاَنَّ دَلِيْلَ التَّغْلِيْظِ

بودن حرمت دران نیست یقینی موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ

لَا يُشْتَرَطُ اَنْ يَكُوْنَ قَطْعِيًّا وَالْمُرَادُ حَسْبَ صَاحِبِ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيْظَةِ لِاَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینی بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چه اگر

تُثْبَتُ بِدَلِيْلٍ مَقْطُوْعٍ بِهٖ فَقَالَ فِيْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوْعٌ بِوُجُوْبِ الْعَمَلِ بِهٖ

بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیل که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوْعِ وَاِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوْبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب ست یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی ست

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم ست از ظنیات نیز

و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام ست پس ازین

روایات حکم نا جیلی و غیره از اشربه محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه

احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی ست نه برای آنکه فرق ست درمیان آنها در فتاوی

قاضی خان گفته بِخِلَافِ الدَّقِيْقِ اِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ وَخُبِزَ فَاِنَّهٗ يَكُوْنُ نَجِسًا وَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس تحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِاَنَّ مَا فِي الْعَجِيْنِ مِنْ اَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيْرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر ست از اجزاے شراب نگردید سرکه بسبب خمیر کردن پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته اِذَا عُجِنَ الدَّقِيْقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط بیان گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

اَلدّٰقِيقُ اِذَا اَصَابَهٗ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود و نیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چه او نجس ست

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک و شبهه باقی نماند و قیاسات فاسده و شبهات کاسده نمودن جائز نیست و جواب ثانی هم مردود و باطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقة خمر گردید هیچ اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع و تنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته و حال اینست که در کتب اصول الفقه مذکور ست که تعارف و تعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن ثالث و بعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد و تعارف صرف موجب حلت حرام نمی گردد مگر آنکه تبرک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود و الا بسیار حرام درین زمانه فاسده شیوع یافته و متعارف گشته همه حلال شوند و لیس فلیس و آنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست چراکه در صابون انقلاب واقع شده و انقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا از مطهرات شمرده و گفته اَلسَّابِعُ اِنْقِلَابُ الْعَيْنِ فَاِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي

هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَاِنْ كَانَ فِي غَيْرِهٖ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَلَّاحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ

طهارت واگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

الخ و نیز ظاهرست که آرد از پختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود و هیچ عاقل آنرا پسند نخواهد کرد و اگر باینچنین تغیر موجب طهارت گردد پس نجسی را که باتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد انداز د و نان بپزد هرگز کسی آن خوردن حکم نخواهد کرد پس نارجیلی هم حیثیت دارد که بپختن طاهر شود و اگر بپختن طهارت حاصل می شدی این قدر روایات کثیره در باب حرمت نان معجون بخمر نمی آمدند و علما بحلت و طهارت آن حکم میفرمودند و فرق درمیان خمر و غیر [illegible] باطل ست و بدلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نموده اند بهر نجسی که روغن صابون نجس شود و صابون طاهر نخواهد شد و قیاس نمودن قیاس نجس بر طاهر ست و هُوَ لَا يَجُوْزُ و آن جائز نمیشود و آنکه قیاس بر ماد در شد و غدد نموده رماد در وغدد که موجب طهارت ست موجود ست و در نحن فیه انقلاب نیست و زوال سکر در صورت نارجیلی به نمک و آب که موجب حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر این تغیر می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم میفرمودند که دران هم آب و نمک می اندازند و نارجیلی خصوصیتی ندارد باین حکم و آنکه [illegible] مشاهد از نانی آورده

که اگر نان خمیر کرده باشند و در سرکه اندازند حلال میشود مغلطه است چرا که فرق است در میان آنکه
از نان رچیلی خمیر کنند و از نان رچیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نان رچیلی در تلو مستهلک گردیده
واجزا در اجزای ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شده که گفته و لیس لها
حیلة مگر آنکه منقلب شود و ماهیت دیگر اعنی آنرا بسوزانند و خاک سازند الو کنت طاهر [illegible] اجزای خمر مستهلک
نشده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را همچنین خاصیت است
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در این باب روایات بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در محیط گفته

لو ان رغيفا من الخبز المعجون بالخمر وقع في دن خل وذهب فيه

اگر چنین که نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود در ان

حتى لا يرى فلا بأس باكل الخل واما الرغيف نفسه فلا يوكل

تا آنکه دیده نشود آن غیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود

و نیز گفته لو وقع رغيف طاهر في خمر ثم وقع في خل طهر الخل

اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه

ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در ان نا رچیلی می اندازند هیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق است در میان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چرا که سرکه را بسبب حدت تاثیری است که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک این چنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه شده است آنوقت حکم بطهارت خواهند کرد و الا نجس
محض است در بحر الرائق گفته ولو اصاب ثوبه خمر فالقي عليه الملح ومضى

و اگر برسد جامه او را شراب پس انداخته شود بر وی نمک و بگذرد

عليه من المدة مقدار ما يتخلل فيها لم يحكم بطهارته حتى يغسله

بر ان از زمانه آنقدر که تحلیل شود خمر در ان مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا.

پس و نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بپاکی چون ان اليقين لا يزول
بالشك بلکه در اینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چرا که در [illegible] خمیر نمک نمی اندازند که مانع

خمیر است مگر در وقت مخلوط نمودن آن بار دیگر می اندازند پس بعد مستغرق شدن نجاست در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر خمیر ترش شود نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه مرتبه سرکه برسد
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ يَحِلُّ سَبِيلٌ و اما قیاس آن بر ضباب قصعه و نوره
قیاس کحل بر مستعمل قرطاس طاهر بحریست وَهُمَا بَاطِلَانِ نجس بدلائل واضحه نظهور پیوست که نان ریلی
و سیندهی و تلنگی همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطره آن هم روا نیست و اگر بر پارچه افتد و از درم
زائد باشد نماز با آن روا نیست و اگر یک قطره آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر
مسلم را باید که از ان حرام اجتناب ورزد و از شک انداختن بعض شک اندازندگان از جا نرود و الا جزاء
آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
و زود است که بدانند ستمگران بکدام مکان بازخواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللهُ يُفْتِيكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم است
صحیح است و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اهل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مسعود خان قاضی القضاة الْأَجْوِبَةُ
الْمَسْطُورَةُ صَحِيحَةٌ دستخط مولوی عبد الرب آنچه که درین قرطاس مسطور است هر مسلمان را بران عمل باید فتوی
حنفیه و غیر ایشان بر آن است والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هر چه درین قرطاس مذکور است صحیح
است و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح است هر چه درین قرطاس مرقوم است
و خلاف آن باطل است دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور
است فتوی برهمین است بایدکه جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
الْأَجْوِبَةُ الْمَسْطُورَةُ صَحِيحَةٌ لَا يَأْتِيهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق
صحیح اند نمی آید آنها را باطل
الْأَجْوِبَةُ الْمَذْكُورَةُ صَحِيحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور است
صحیح است مهر و دستخط مولوی محمد تقی مَا كُتِبَ فِي هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيحٌ لَا شُبْهَةَ فِيهِ
آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح است شبهه نیست دران

مهر و دستخط مولوی سید غلام احمد نصیر آبادی مدرس بلدهٔ محمد پور الجوابُ المرقومُ

حقٌّ لا ریبَ فیهِ مهر و دستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمد پور جواب نوشته شده

ما رُقِمَ فی المسطورةِ صحیحٌ مهر و دستخط محمد ابو بکر محی الدین علیخان ثانی قاضی بیناپتن

وکلُّ المسائلِ من هذهِ المسائلِ المکتوبةِ الحنفیّةِ التی تدلُّ علی حرمةِ

و همه مسئلهها ازین مسائل نوشته شده حنفیه که دلالت میکنند بر حرمت

الخمرِ والنبیذِ وغیرِهما من انواعِ الاشربةِ المسکرةِ ونجاساتِها والمائعاتِ

شراب و نبیذ و سوای این هر دو از اقسام شرابهای مسکره و بر نجاست آنها و بر نجاست اشیای روان

المخلوطةِ بها کثیرةً کانت او قلیلةً صحیحةٌ ومتفقةٌ علیها فی

که ممزوج ست بآن اشربه بیشتر باشند یا اندک صحیح اند و اتفاق کرده شده ست بر آنها در

مذهبِ امامِنا محمّدِ بنِ ادریسَ الشافعیّ رض ولا شکَّ فیها کما

مذهب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی الله عنه و نیست شک در آنها چنانکه

فی المنهاجِ للامامِ النوویّ وغیرِه من الکتبِ المتداولةِ فی مذهبِه

در منهاج تصنیف امام نووی و سوای منهاج از کتابهای مشهوره در مذهب امام شافعی

وعلمای بیناپتن وغیرهم کلُّهم عاملونَ بهذهِ المسائلِ واللهُ اعلمُ و

همه اینها عمل کننده اند باین مسائل ... ترست و

الخمرُ والنبیذُ وغیرُه اذا تخلّلت بنفسِها من غیرِ طرحِ شیءٍ فیها

شراب و نبیذ و سوای آن چون سرکه شود بذات خود بدون انداختن چیزی

کالبصلِ والملحِ وغیرِه تطهرُ خلًّا والّا فهی نجسٌ وحرامٌ

مانند پیاز و نمک و غیر آن پاک می شوند در حالیکه سرکه اند و الا پس آنها ناپاک اند و حرام

الخبزُ الّذی عُجِنَ من انواعِ النبیذِ المسکرةِ مهر و دستخط

نانی که خمیر کرده شده از اقسام نبیذ مسکره

فخر الدین احمد شافعی وَحُرمَةُ الخَمرِ وَغَيرِهَا وَنَجَاسَتُهَا عَلىٰ مَذهَبِنَا وَ

وحرمت شراب و سوای آن و نجاست شراب بر مذهب ما و

مَذهَبِ الحَنَفِيَّةِ مِن هٰذِهِ المَسَائِلِ المَكتُوبَةِ صَحِيحَةٌ وَمُتَّفَقَةٌ

مذهب علمای حنفیه ازین مسائل نوشته شده صحیح است و متفق است

دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وَحُرمَةُ الخَمرِ وَغَيرِهَا وَنَجَاسَتُهَا مِنَ المُسكِرَاتِ كَمَا فِي هٰذِهِ

وحرمت شراب و غیر آن نجاست آن مسکرات چنانکه درین

المَسَائِلِ المَكتُوبَةِ صَحِيحَةٌ فِي مَذهَبِ إِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح دستخط

مسائل مکتوبه است صحیح است در مذهب امام ما شافعی رح

مولوی فقیر محمد شافعی وَحُرمَةُ الخَمرِ وَغَيرِهَا مِنَ المُسكِرَاتِ وَنَجَاسَتُهَا عَلىٰ

وحرمت شراب و غیر آن از مسکرات و نجاست آنها بر

مَذهَبِ إِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح كَمَا فِي هٰذِهِ المَسَائِلِ المَرقُومَةِ صَحِيحَةٌ

مذهب امام ما شافعی رح چنانکه درین مسائل مرقومه است صحیح است

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان یاو

نزد بنده مسکین محمد رشید الدین هم حرمت نان یاو بوجوه عدیده مرجح است بعضی ازان درینجا ذکر کرده میشود

اول آنکه اشربه مسکره سوای خمر ملحق اند بآن در حرمت قلیل و کثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بها از کتب

معتبره حنفیه ثابت است و در کتب فقهیه ایشان مصرح است که اگر خمر در آرد افتد بهیچ حیله خوردن آن جائز نمیشود در

خزانة الروایات میگوید فِي مَجمُوعَةِ الرِّوَايَاتِ مِنَ المُنتَقىٰ الدَّقِيقُ إِذَا أَصَابَهُ

در مجموعة الروایات از منتقی نقل است آرد و قتیکه برسد اورا

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان یاو

خمرٌ لا يُؤكل بحالٍ وليس لها حيلةٌ انتهى همگاه اشربه مسکره دیگر

شراب خورده نشود آن تمه و به هیچ حالت ونیست برای آن حیله

وحکم خمر باشند پس هرگاه ازان هم چیزی در آرد وانقد خوردن آن هم به هیچ حیله جائز نباشد وروایات فقهیه

دال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر باعتبار حرمت قلیل وکثیر آن اگرچه در جواب استفتا که بالا منقول هست مرقوم هست

لیکن احقر العباد هم درین مقام ذکر روایتی میکند وآن این ست که در شرح مواهب الرحمن که از کتب معتبره

فقه حنفی ست میگوید وألحقها محمدٌ كلها بالخمر في المشهور عنه كالشافعي

ولاحق کرد اشربه را امام محمد همه آنها را اشراب در روایت مشهور از امام محمد مانند امام شافعی

ومالك وبه يفتى كما في صحيح مسلم من قوله صلى الله عليه وسلم

و امام مالک و بهمین فتوی داده می شود چنانکه در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

كل مسكرٍ خمرٌ وكل مسكرٍ حرامٌ وفي مسند احمد وصحيح ابن

هر مست کننده شراب ست و هر مست کننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حبان كل مسكرٍ خمرٌ وكل خمرٍ حرامٌ وما في الكتب الستة الا

حبان ست هر مسکر شراب ست و هر شراب حرام ست و انچه در شش کتاب ست سوای

البخاري من قوله الخمر من هاتين الشجرتين النخلة والعنبة

بخاری از قول آن حضرت شراب ازین دو درخت ست خرما و انگور

وفي لفظ مسلم الكرمة والنخلة وفيه عن جابر ان رجلاً

و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر که تحقیق مردی

قدم من اليمن فسأل النبي عن شراب يشربونه بأرضهم

آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از شرابی که می نوشیدند اهل یمن آنرا در زمین خود

من الذرة يقال له المزر فقال النبي أو مسكر هو قال نعم

[illegible] از ذره گفته می شود مر آن شراب را مزر پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا مسکر ست آن گفت آن مرد آری

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ اِنَّ عَلَى اللهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ اَنْ

وفرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدا عهدیست مر کسے را که بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال و در صحیح بخاری و صحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تبع و آن نبیذ شهد ست پس فرمود آنحضرت

كُلُّ شَرَابٍ اَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ اَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابے که مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ اِنَّ مِنَ

و ترمذے ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست و از جو شراب ست و از انگور خشک شراب ست و از شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست و در سنن نسائے و ابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ اَنَّ النَّبِيَّ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزی که مست می گرداند بسیارے

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست ف و همچنان روایت کرد آنرا دارقطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض اَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ كُلُّ مَا اَسْكَرَ مِنْهُ

و از عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر آنچه که مست می گرداند از وی

الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحَسْوَةُ

فرق پس پری کف دست از وی حرام ست و در لفظ ترمذے ست پس یک جرعه

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيْرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيْرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ست پس ظاهر شد که تحقیق بیشتر ازین شرابها برابر ست برای کثیر از شراب

فِيْ حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيْلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و بهمین ظاهر شد که تحقیق

الْقَلِيْلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيْلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه تحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح

لَمَا اَوْجَبَ الْحَدَّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

هر آینه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چراکه تحقیق سکر جز این نیست که حاصل شده بنوشیدن حلال

جَمِيْعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

همه و اعتبار کردن جانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهُ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوْجِبِ اِنْتَهٰى

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربهٔ مسکره غیر خمر نجس اند بنجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر علی

با اختصار

اخْتِلَافٍ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات میفرماید فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ مِنْ

اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوی عمادیه نقل ست از

كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ

کشف بزدوی نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خَفِيْفَةٌ وَيُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ

خفیف ست و کافر میشود حلال داننده خمر نه باقی اشربه و در هدایه ست

وَنَجَاسَتُهَا خَفِيْفَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ وَغَلِيْظَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ

و نجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ رِوَايَةً وَاحِدَةً اِنْتَهٰی وشیخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ ست بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمہ مشکوۃ میفرماید ونجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفہ ست در روایتی وغلیظہ ست در روایتی دیگر انتہی وہرگاہ خمیر نان باو از مسکر میشود وآن علی اختلاف الروایات یا نجس ست بہ نجاست خفیفہ یا غلیظہ پس خوردن آن حلال نباشد سوم آنکہ ہرگاہ طعام شرب نجاست رقیقہ کند یعنی نجاست بجرم آن درآید باز طہارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست ودر صورت عدم طہارتش خوردن آن روا نباشد در خزانۃ الروایات میگوید

فِي الْعِنَايَةِ لَوْ صُبَّتِ الْخَمْرُ فِيْ قِدْرٍ فِيْهِ لَحْمٌ وَمَاءٌ فَاِنْ لَمْ يُغْلَ اللَّحْمُ

در عنایہ ست اگر انداختہ شود شراب در دیگی کہ دران گوشت ست وآب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مَعَ الْخَمْرِ يَطْهُرُ اللَّحْمُ بِالْغَسْلِ ثَلٰثًا فَاِنْ اُغْلِيَ بِالْخَمْرِ لَمْ يَطْهُرْ اِنْتَهٰی

با شراب پاک شود گوشت بشستن سہ بار پس اگر جوش داده شود گوشت با شراب پاک نشود گوشت

وبسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوختہ نمیشود ولہذا وزن نان از وزن اصل آردی کہ ازان نان پختہ باشند زیادہ تر میشود وچون رطوبت ساریہ نجسہ در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود وروایات دالہ برین مطلب دیگر ہم ہست بنا بر اختصار برہمین قدر اکتفا رفت واللہ اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاری

میگوید ضعیف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنہ ہرگاہ کہ بعضی احباب جواب این استفتا را دیده اسکار تاری را انکار می نمودند لہذا برای تنبیہ ناواقفان بہ تحریر این ادلہ پرداختہ مخفی مباد کہ حرمت تاری چنانکہ از ادلہ شرعیہ فقہیہ ثابت ست ہمچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داود ضریر انطاکی در تذکرہ خویش میفرماید وَلَہَا اَفْعَالٌ اَشَدُّ مِنَ الْخَمْرِ وَهُوَ خَيْرٌ مِنْهَا

یعنی آنکہ می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکہ تاری در ہمہ عمل بہتر ست از خمر وصاحب مخزن الحکمۃ فرموده نارجیل عربی نارکیل وجوز ہندی فارسی وناریل ہندی ست

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاری

مفرحش را کهوپره خوانند طبعش گرم ست در اول درجه دویم و ترست در اول درجه غذا بسیار دهد و منی
افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغنش بواسیر را مفید بود مضرست بمعده
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه بران نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندهی نامند و حلاوت
او یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمرست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند
و آبی که بز شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست باینطور گرفته میشود تاری نامند انتهی صاحب بان قاطع
میفرماید تاری بوزن جاری آبی باشد که از درخت تار حاصل میشود مانند شراب نشاء میدهد انتهی منصف
را باید که درین عبارتهای حکما غور کنند که اسکار تاری بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد ایشان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقیدست مطلب شان حاصل والا پس قطرهٔ تاری هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و ازینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزهٔ تاری را که از درخت فرود
می آرند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چراکه فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اوّل**
آنکه سکر بیت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یک ذر
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگوییم که اجتماع آب تاری در ظرف در عرصهٔ یک گهری ممکن نیست زیراکه بالتقاطر متدریج
میکند پس بالضرور در عرصهٔ دو روز نهایت قلیل یک روز آب بکوزه جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد در تابش آفتاب چراکه دفعةً اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل باغی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تار میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخلة وارد ست محال ست چنانکه بالا گذشت

سوال از حلت و حرمت حقه

سوال از حلت حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف **كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ** (هر دود حرام است) بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست و این
حدیث **مَنْ اَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَاَنَّمَا زَنٰى بِاُمِّهٖ سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَّ مَنْ**
هر که خورد از بنگ لقمه پس گویا که زنا کرد با مادر خود هفتاد بار و هر که

زنیٰ بِاُمِّہٖ مَرَّةً وَّاحِدَةً فَکَاَنَّمَا هَدَمَ الْکَعْبَةَ
زنا کرد با مادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبه را

سَبْعِیْنَ مَرَّةً وَاَیْضًا مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰی هٰذَا یُحْشَرُهُ
هفتاد بار و نیز هر که خورد بنگ را و مرد برهمین حشر خواهد کرد او را

اللّٰهُ فِی الْقِیَامَةِ مَکْتُوْبًا بَیْنَ عَیْنَیْهِ هٰذَا اٰیِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ
خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هر دو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا

صحیح ست یا نه چنانچه علاء الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

آنکه کُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ حدیث نیست و حلت و حرمت حقه اختلاف ست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت
آنکه بعد ... حقه کش می ماند مثل بیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از دهان ایشان خواهد بر آمد
وَمَنْ اَکَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَکَاَنَّمَا زَنیٰ بِاُمِّہٖ الخ وهمچنین مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰی هٰذَا
ترجمه این بالا گذشت ــــــ بر همین ترجمه این مذکور شد
اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این هر دو کلام صریح معلوم میشود که مجعول و موضوع ست و نوشتن علاء الدین محمد
تبریزی در ین باب اعتبار ندارد که در مثل این اعتبار قول محدث معتبر ست که محدث باشد بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبره
را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در حشیشه تنباکو اصلا
حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح
باشد لیکن استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در دهن بکشند بچند وجه از کراهت بهم میرسد یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند
دوم تشبیه با اهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن و در
نماز بدین وجه ممنوع شده سوم استعمال این وضع مسلم را لباس نار میکرداند سلابست با نار مکروه ست لَاِنَّهَا
صُوْرَةُ عَذَابِ اللّٰهِ و لهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هر چند هر یک ازین وجوه
صورت عذاب خداست بنا بر آنکه اثر

ثانیه مسلم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجتماع منجر بکراهت تحریمی شده وبعضی از اهل معقول گفته اند
که لفظ کل دخان حرام هرچند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیراکه دخان نزد اهل عقل مرکب از دو
چیز ست ارضیت وناریت وهردو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما وجواب این سخن آنکه حرمت ارضیت

پس ترکیب داده شده ازان هردو باشد حرام

وناریت بعلت سمیت ست وچون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نوره در برگ پان وطین
ارمنی ومختوم در ادویه پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و دفع بلغم بعض حرمت نخواهد داشت
وبعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَٰذَا

روزیکه بیارد آسمان دودے ظاهر بپوشد مردمان را این ... است

عَذَابٌ أَلِيمٌ استدلال کرده اند ازین آیت معلوم شد که دخان آله عذاب ست وآله عذاب استعمال کردن درست
نیست وجواب ازین شبهه آنکه صغری وکبری هردو ممنوع اند زیراکه دخان چنانچه آله عذاب ست آله تنعیم
هم ثابت در استعمال نمودن ودر حدیث صحیح وارد ست که مَجَامِرُهُمُ الْأَلُوَّةُ یعنی عود رطب را برای
بهشتیان دربهشت درمجامر خواهند آورد ونیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیراکه آله عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولنا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز

رساله عربی در اثبات اباحت حقه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ *

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا اَوْلَنَا مِنَ النِّعَمِ وَفَتَحَ عَلَيْنَا مِنْ اَبْوَابِ الْحِكَمِ وَ

ستایش مر خدا راست برانچه بخشید مارا از نعمتها وکشود برما از درهای حکمتها و

كشف عنا حجاب الظلم احمده حمدا كثيرا الذي فضلنا على سائر

دور كرد از ما پرده تاريكى را ستايش مى كنم او را ستودن كثير آنكه بزرگ داد ما را بر همه

الامم واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد

امتها و گواهى ميدهم كه نيست معبود بحق مگر خداے يگانه نيست شريك مر او را و گواهى ميدهم

ان محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه وسلم والصلوة على

كه بتحقيق محمد بنده وى است و رسول اوست صلى الله عليه وسلم و رحمت كامله نازل باد بر

سيدنا محمد الذي لولاه ما خلق الله اللوح والقلم اما بعد اعلم

سردار ما محمد كه اگر نے بود او پيدا نمے كرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان كه

انه تقرر في الشريعة المحمدية ان الاصل في الاشجار الاباحة الا ما علم

بتحقيق ثابت شده در شريعت محمديه كه بتحقيق اصل در درختها اباحت ست مگر آنچه دانسته شود

منه الاضرار بالبدن او العقول فانه يحرم لوجوب حفظ العقل و

ازان نقصان كردن به بدن يا عقلها پس البته حرام مى شود براى وجوب نگاهداشتن عقل و

البدن وهذا الدخان المستعمل من هذه الشجرة ما علمنا فيه اضرارا

بدن واين دود كه مستعمل ست ازين درخت نه دانستيم درين ضررى

بالعقول والابدان مع مرور الاعصار وكثرة مستعمليها من

بعقلها و بدنها باوجود گذشتن زمانها و كثرت استعمال كنندگان آن از

العوام وذوي الخطاب من علماء الحرمين وبغداد ومصر وغالب

عوام و صاحبان خطاب از علماے مكه و مدينه و بغداد و مصر و اكثر

الاقطار مع ان عقولهم زاكية وآثارهم بجمال عقولهم قاضية و

جاهاے زمين باوجود آنكه تحقيق عقلهاى اوشان پاك اند اثرهاى اوشان بكمال عقلهاى آنان حاكم اند و

ابدانهم الشكيمة لا تعود بشرب الدخان سقيمة فان قلت قد سمي

بدنهاے تندرست اوشان نمى گردند بيمار بنوشيدن دود پس اگر گوئے كه بتحقيق [illegible]

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ اُمُوْرًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِيْ تَحْرِيْمِهٖ وَزَعَمَ اَنَّهَا دَالَّةٌ

کسی که حرام گردانیده ست دود را چند امور که سند می گیرد بآنها در حرمت دخان و گمان کرد که بتحقیق آن امور دلالت کننده اند

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيْمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَيٰوةُ السِّنْدِيُّ اَنَّ فِيْهِ

بر منع از آن بحرمت چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در دخان

اِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِيْنِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفٰى ضُعْفُ

تباه کردن مال ست بدون فائدهٔ دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِاَنَّهٗ اِنْ اُرِيْدَ اَنْ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ عِنْدَ شَارِبِهٖ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام چرا که بتحقیق اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در آن دخان نزد نوشندهٔ او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهٗ يَقِلُّ بَلْغَمُهٗ وَيَلْتَذُّ بِهٖ وَيَرْتَاحُ بِشُرْبِهٖ وَيَحْصُلُ

نیست بلکه نوشندهٔ او قلیل می شود بلغم او و لذت می یابد بوی و خوش می شود بنوشیدن دخان حاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهٖ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می شود مر نوشندهٔ قهوه را و برای نوشندهٔ شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهٖ وَهٰذِهٖ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهٗ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن و این فائدهٔ دنیوی ست که گردیده ست نزد وی از لذتها

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهٗ ذٰلِكَ اَدْرَكَ سَاٰمَةً وَفَقَدَ نَشَاطَهٗ فِيْ اَفْعَالِهٖ وَاَقْوَالِهٖ كَمَا

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن دریابد اندوه را و گم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَاِنْ اُرِيْدَ اَنَّهٗ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ لِكُلِّ اَحَدٍ فَلَا يَخْفٰى بُطْلَانُهٗ

بگذارد غذا را مثلا و اگر اراده کرده شده که بتحقیق نیست فائده در دخان برای هر کسی پس پوشیده نیست بطلان او

لِاَنَّهٗ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَةُ كُلِّ اَحَدٍ فِيْمَا يَفْعَلُهُ الْاِنْسَانُ ضَرُوْرَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا که معتبر نمی شود فائدهٔ هر کس در آنچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِيْ مُسْتَعْمِلِهٖ فَاِنَّهٗ لَا يُقَالُ فِيْ حَقِّ اِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِيْ

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کنندهٔ اوست پس بتحقیق گفته نمی شود در حق خرچ کردن وی دراهم را در

[illegible]

قهوه عبارت ست از بنکه بن را جوش داده صاف کرده بنوشند و بعضی پوست بن را الا فی گویند و ابن بعضی می باشد نسبت قهوه ۱۲ مولانا المولوی احمد علی مدظله

لذّتِه اضاعةُ مالٍ فان قلتَ انّ هذا انفاقُ المالِ وهو اسرافٌ قلتُ

منت دخان که ضایع کردن مال ست پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال ست و او اسراف ست گویم

نعم استدلّ من حرّمه بانّ ذلك اسرافٌ ولكنّه ليس باسرافٍ لانّ

آری دلیل گرفته ست هر که حرام گردانیده ست دخان را باینکه آن اسراف ست ولیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حقيقةَ الاسرافِ اضاعةُ المالِ الكثيرِ في غرضٍ خسيسٍ وقيل انّه الابعاد

حقیقت اسراف ضائع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف دور گردیدن ست

في مجاوزةِ الحدّ كذا قاله المناوي في كتابه التعريفات ولا يدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته ست او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شربُ الدخانِ في هذا الرسمِ بحالٍ وذلك لانّه يُنفِقُ يسيرًا من ماله

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لنفعٍ يعودُ اليه في بدنه من دفعِ البلغمِ والرياحاتِ وللذّةٍ يريدُها

برای نفعی که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و بادها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فهو كما ينفقُ مالَه في سُكَّرٍ يشربُ منه شرابًا يلتذُّ به ويدفعُ عنه الابخرةَ

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال اوست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و دور میکند از ان بخارهای

الحارّةَ والظما ونحو ذلك فكيف يليق لناظرٍ ان يقول انّه داخلٌ تحت

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج ست زیر

قوله تعالى انّ الله لا يحبّ المسرفين وتحت قوله تعالى انّ المبذّرين

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

كانوا اخوانَ الشياطين على انّه غرضٌ غيرُ خسيسٍ عند شاربه فهو غير

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی ست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخلٍ في الحدّ فان قلتَ فيه تضييعُ الاوقاتِ والاسرافُ فيه بهذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف در ان باین اعتبار ست

لِاَنَّ شَارِبَهُ يُضَيِّعُ يَوْمَهُ وَلَيْلَهُ بِقَبْضِهِ فِي فِيهِ وَيَمْتَصُّ دُخَانَهُ وَلٰكِنَّ الْمُبَاحَاتِ

بجہ البتہ نوشندۂ حقہ را ایکان می کند روز خود را و شب خود را بگرفتن حقہ و دہن خود و می کشد دود او را و گویم چیزہای مباح

لَا يُعْرَفُ الْاِسْرَافُ فِيهَا اِلَّا بِاِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِهَا اَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناختہ نمی شود اسراف در ان چیزہا مگر بخبر دادن استعمال کنندۂ آنہا یا بقرینہ ہائی کہ ظاہر شوند بر او گفت شیخ

مُحَمَّدٌ عَابِدٌ الْمَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلَى رِسَالَةٍ اَلَّفَهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ اَعْنِي

محمد عابد مکی و بتحقیق خبردار شدم بر رسالہ کہ تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعانی اعنی

السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ الْاَمِيرُ بْنُ اِسْمٰعِيلَ الصَّنْعَانِيُّ اَلنَّاسُ فِي الْمُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُ الْاَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ہا مختلف الحال اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِي بِاَكْلِ اللَّحْمِ الْقَلِيلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ اِلَّا الْكَثِيرُ وَكَذَا الْجِمَاعُ وَ

بعضے از انہا شخصی ست کہ اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضے از انہا کسی ست کہ کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار ہمچنان جماع

غَيْرُهُ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنہا و نوشندۂ این دود مانند استعمال کنندۂ ہمہ

الْمُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيهِ الْقَلِيلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ الْقَلِيلُ كَشَارِبِ الْقَهْوَةِ

مباحات ست بعضے از انہا کسی ست کہ کفایت می کند او را اندک و بعضی از انہا کسی ست کہ کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشندۂ قہوہ

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ اِسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُودٌ وَيُكَنّٰى بِشَيْخِ اَحْمَدَ بْنِ تَامِرٍ

نقل کردہ شدہ ست از مردی از اہل عراق کہ نامش شیخ محمود ست و کنیت کردہ میشود بشیخ احمد بن تامر

الْعِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوخِ بَادِيَةِ الْعِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ الْبُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

عراق و بود از پیران بیابان عراق و بود کہ می نوشید قہوہ بن را ہر وقت

ثَلٰثَةَ اَوْقَاتِ الْيَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ فِنْجَانٍ اَوْ اَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ يَتَمَنّٰى

سہ وقت در یک روز باندازۂ بست و پنج پیالہ یا بیشتر از ان و بود کہ آرزو میکرد

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِاَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيدَةً عَنْ وَطَنِهِ قَوْلُهُ لَوْ كُنْتُ

قہوۂ قشریہ را و نمی یافت آنرا چرا کہ بتحقیق مسافت آن قہوہ بود دور از وطنش قول او اگر میبودم

أشرب القشرية فلا أشرب الماء وذكر الفقير عن رجل أيضا قال إني دخلت
نوشیدم قهوهٔ قشریه را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد این فقیر از مردی نیز گفت که بتحقیق داخل شدم
اليمن وصاحبت رجلا من أهل المدينة مدينة الرسول صلى الله عليه
در یمن و صاحب شدم مردی را از اهل مدینه مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ساكن اليمن واسمه السيد مصطفى المدني وكان يشرب
وسلم باشندهٔ یمن و نامش سید مصطفی ست باشندهٔ مدینه و بود که می نوشید
القهوة القشرية كل يوم بقدر رطل ونصف بالبغدادي وقوله ما شربت
قهوهٔ پوست بن هر روز باندازه یک و نیم رطل بغدادی و قول او نه نوشیدم
الماء مدة ثلثين سنة وكان عمره يبلغ من السنين خمسة وثمانين
آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالها هشتاد و پنج سال
يكتفي بالقهوة القشرية كلما عطش يشرب القهوة القشرية وكذا
اکتفا می کرد بقهوهٔ قشریه هرگاه تشنه می شد می نوشید قهوهٔ پوست بن را و همچنان
سائر الحلاوات فإن قلت إن شربه عبث والعبث حرام قلت قال
همه شیرینی ها پس اگر بگوئی که بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گوییم گفت
المناوي والعبث ارتكاب أمر غير معلوم الفائدة وقيل هو الاشتغال
مناوی و عبث اختیار کردن چیزی ست که فائدهٔ او معلوم نباشد و گفته شده که آن باز ماندن
عما به النفع بما لا نفع فيه وقيل أن يختلط بعمل لعب وقالوا ما ليس فيه
از آنچه که بوی نفع ست بآنچه نفع نیست و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازی و گفته اند بر آنچه که نیست در آن
غرض صحيح انتهى ولا يخفى أن شارب هذا الدخان له غرض صحيح
غرض صحیح آخر شد و پوشیده نیست که نوشندهٔ این دخان مر او را غرضی ست صحیح
كما قررناه سابقا نعم من لا يعرفه ولا له غرض في استعماله يكون
چنانکه تقریر کردیم او را سابق آری کسی که نمی شناسد او را و نیست مر او را غرض در استعمالش می باشد

عبث تعریف عبث نزد مناوی ... نیست که ... (marginal note, partly illegible)

عبثاً في حقه لكنه لا يحرم في حق غيره وهو نظير صاحب المرة الصفراوية

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیر او و آن مانند صاحب تلخه صفراوی ست که

يتنفر طبعه عن العسل ولا يمكنه أن يساعده طبعه على استعماله ولا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يحرم بذلك في حق غيره ولا يعد الغير عابثاً باستعماله فإن قلت إنه

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیر او و شمار کرده نمی شود غیر او عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی که تحقیق آن

خبيث لرائحته تستخبثه الطبائع السليمة وتتنفر منه وقد يحصل

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت می کنند از ان و گاه حاصل می شود

عن رائحته صداع قلت نعم ولكن ما هو بأخبث رائحة من الكراث و

از بوی وی درد سر گوئیم آری و لیکن نیست آن دخان بدتر از روی بو از گندنا و

الثوم والبصل والحلتيت وهذه الأشياء مباحة قطعاً ثم إن هذا

سیر و پیاز و انگزد و این چیزها مباح اند یقیناً باز البته این

الاستخباث في حق من لا يستعمله لعدم شربه وعدم المماسة لقربه

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

وأما شاربه فيراه من الطيبات كما أن البقال الذي يباشر الكراث

و اما نوشنده آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

زرعاً وبيعاً وشراء لا يعدها من الخبائث ولا يتنفر طبعه منها فإن قلت

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قد قال الله تعالى ويحرم عليهم الخبائث وهذا من الخبائث قلت هذه

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر او شان پلیدها و این دخان از پلید هاست گوئیم باین

الآية استدل من حرم الدخان كابن حجر والقاضي حسين ولا يزال

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

النَّاظِرُونَ يَسْتَدِلُّونَ بِهَا فِي أَمْثَالِ هٰذِهِ الْمَحَلَّاتِ وَهُوَ وَهْمٌ يُتَابِعُهُ
بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در مانند های این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند
النَّاظِرُونَ بِقُصُورِهِمْ عَنْ تَحْقِيقِ مَعْنَى الْآيَةِ وَتَحْقِيقُهُ أَنَّهُ تَعَالَى لَمْ يُفَصِّلْ
بینندگان ... تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد
فِي الْآيَةِ الطَّيِّبَاتِ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا بِهٰذِهِ الْآيَةِ بَلْ حَكَمَ تَعَالَى
در آیت پلیدها را و پاکیزها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی
بِأَنَّهُ يَجِدُ أَهْلُ التَّوْرٰةِ وَالْإِنْجِيلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبًا
بآنکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده
عِنْدَهُمْ فِي الْكِتَابَيْنِ مَوْصُوفًا بِصِفَةِ أَنَّهُ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام میکند
الْخَبَائِثَ فَإِذًا كُلُّ مَا أَحَلَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَمَا
خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات است و آنچه
حَرَّمَهُ فَهُوَ مِنَ الْخَبَائِثِ فَالْمُرَادُ أَنَّ الطَّيِّبَ وَالْخَبِيثَ شَرْعِيَّانِ فَالْخَمْرُ
حرام کرد آنرا پس آن از خبائث است پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب
مِنَ الْخَبَائِثِ مَعَ أَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا يُطَيِّبُونَهَا وَهُمْ أَهْلُ الطَّبَائِعِ السَّلِيمَةِ
از جمله خبائث است باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند
بَلْ كَانُوا يُسَمُّونَهَا طَيِّبَةً كَالزِّنَا وَالْخَمْرِ طَيِّبَيْنِ وَهُمَا شَرْعًا مِنَ الْخَبَائِثِ
بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند
وَالْكُزْبَرَاتُ مِنَ الْخَبَائِثِ عِنْدَ الطَّبَائِعِ مَعَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله
وَسَلَّمَ جَعَلَهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمِسْكُ وَالْعَنْبَرُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمَغْصُوبَانِ
وسلم گردانید آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يُعْرَفُ الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُولُ السَّلِيمَةُ

از خبیثها اند پس نمی شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم

وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و طبیعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طیبات چیزے ست که حلال او را پیغمبر صلی الله علیه و سلم

فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ مُعْظَمُهُمُ الطَّيِّبَاتِ بِالْحَلَالِ

پس اگر شمار کرد آنرا نفسها طیب نامیده شود طیب در عرف و تحقیق تفسیر کردند قدما طیب را به حلال

وَالْخَبِيثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ

و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا علمای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن

الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ

منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طیبات را یعنی حلال

وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ

و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیہقی در سنن خود از عبدالله بن عباس رضی

اللهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ

الله عنهما در قول او تعالی و حرام میکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و

الرِّبَا انْتَهَى وَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

زنا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه بتحقیق این درخت دانسته نشد که بتحقیق پیغمبر صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلَى تَحْرِيمِهَا دَلِيلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا

الله علیه و سلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نه کرد بر حرمت آن دلیل یقینی و نه دلیل ظنی و نه

قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِينَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقَى لَهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ

قیاس مجتهدین پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند برای او نام طیبات

بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُقَرِّرُ الِاسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ وَيَقُولُ الْقُرْآنُ نَزَلَ

باعتبار اصل و تعجب ست همه آن تعجب از کسے که تقریر می کند استدلال را بآیت و می گوید قرآن نازل شده

بلغة العرب فما استخبثوه فهو الخبيث وما لم يستخبثوه فهو الطيب

بلغت عرب پس انچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث ست وانچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب ست

ولم لا يعلم ان العرب استطابت المحرمات من الميتة والدم فانا اتعجب

وسلمی دار مستدل که بتحقیق عرب پاک دانسته اند محرمات را از مردار و خون پس من تعجب میکنم

ممن يتعاطى الاستدلال بالآيات دون معرفته لمعانيها ولما ورد

از کسے که بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات و برای آنچه وارد شده

فيه ولا اظن هذا يحل لعالم يتعاطى به فان قلت قال المحرم اعني الشيخ محمد

دران چیز و گمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال پس اگر گوئی که گفت محرم اعنی شیخ محمد

حيوة السندي ان الدخان متولد من النار وقد قال النبي صلى الله

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده ست از آتش و حال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم ان الله لم يطعمنا نارا والنار طعام الكفار في جهنم

علیه و آله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را و آتش طعام کافران ست در دوزخ

بئس القرار فهو حرام قلت هذا الكلام يمجه الاستماع ويستحيي برقمه

ای الدخان

که بد قرار ست پس آن حرام ست گویم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن و شرم می کند بنوشتن آن

اليراع ويحرم عليك بهذا الاستدلال الاستنشاق بالعود والمسك

قلم و حرام می شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود و مشک

والعنبر والتبخر بها وقد ثبت ان الطيب مما حبب الى المختار و

و عنبر و بخور گرفتن بآن ها و بتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی ست که دوست داشته شده است برای

هذه الاشياء طيبها الناس منها الدخان وهو غير محرم بسبب انه

این اشیا پاکیزه کردند بهار مردمان از جمله آنها ست دخان و او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جزء النار وحديث لم يطعمنا نارا قال صلى الله عليه وسلم مستكرها

جزء آتش ست و حدیث لم یطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه وسلم درحالیکه مکروه داننده

أكل الطعام الحار مع أنه لم يحرم مبذلك فإن قلت قال المحرمون

خوردن طعام گرم را باوجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نه کرد آن را خوردن آن بسبب حرارت یا گرمی گفتند محرمون

فيه إضرار بالعقل وتقبيح لصورة شاربه وفي الحديث إن الله خلق

که در دخان ضرر است بعقل وزشت کردن است برای صورت نوشنده دخان و در حدیث است که بتحقیق خدا پیدا کرد

آدم على صورته أي صورة آدم ولا يجوز عود الضمير إليه تعالى لأنه

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوے خدای تعالی چراکه البته

لا يطلق عليه الصورة لأن أسماءه توقيفية ولا يقال قد أطلقها

اطلاق کرده نمی شود بخدای تعالی لفظ صورت بتحقیق نام های خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

الله تعالى على نفسه لأنه استدلال بمحل النزاع كما لا يخفى وقد ورد في

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چراکه این استدلال است بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده در

الحديث دفع السعال احترازا من قبح الصورة قلت الإضرار بالعقل

حدیث دور کرد سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن به عقل

لم يقل أحد من الأطباء ولا من أهل التجارب والتجربة أحد مواد البرهان

نه گفت آن را کسی از طبیبان ونه صاحبان تجربه و تجربه یکی از ماده های برهان است

كما علم في علم الميزان وقد تقدم تقرير ذلك وإنما تقبيح الصورة به

چنانکه دانسته شده در علم منطق وبتحقیق مقدم شد تقریر آن وجز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

باعتبار أن الشارب يفتح فاه ويخرج الدخان من منخره ولا يخفى أن هذا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

ليس تقبيحا ولا يوجب تحريما ومثل ذلك يقع عند أكل الطعام وغيره

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن و

عند الاستصعاد وإنما نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الوشم

نزد بالا رفتن وجز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نیلگون کردن بدن و

قال في الواشمات المغيرات وقد كتب اهل السلف مثل ابن حجر و

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند وبتحقیق نوشته اند علمای سلف مانند ابن حجر و

غيره من الائمة رضي الله عنهم واما هذا اي الدخان فلا تغيير فيه

سوای ایشان از امامان رضی الله عنهم واما این یعنی دخان پس نیست تغییر در آن

لخلق الله تعالى وقال المحرمون قد ورد في الحديث النهي عن السعال

برای پیدایش خدای تعالی وگفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از سرفه

احترازا من قبح الصورة قلنا المعروف في الحديث الامر بكظم الفم عند

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم ست به بند کردن دهن نزد

التثاؤب والجشاء والعطاس ودفعه ما استطاع لان خلافه يحبه

خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست میدارد آنرا

الشيطان ويضحك كما في كتب الحديث ولم اجد في التتن اي التنباك

شیطان و میخندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث ست و نه یافتم در تتن اے تنباکو

حديثا فان قلت قد قال المحرمون فيه رائحة كريهة وقد قال النبي

حدیثی را پس اگر بگوئی بتحقیق گفتند محرمون در آن دخان بوی بد ست وبتحقیق فرموده پیغمبر

صلى الله عليه وسلم ان الله طيب لا يقبل الا طيبا قلت مسلم قبح

صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گویم مسلم است زشتی

رائحته عند غير شاربيه لو عندكم الا انه ليس باقبح رائحة من الكراث

بوی او نزد سوای نوشندگان دخان با نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وقد سلف انه لا يقتضي قبح الرائحة تحريمها وانما نهى النبي صلى الله

وبتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را وجز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وسلم عن اكل الكراث عند غشيان المساجد لئلا يؤذي

علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

بِرَائِحَتِهَا الْمَلٰئِكَةَ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَهٰكَذَا نَقُوْلُ لَا يَقْرُبَنَّ شَارِبُ التُّتُنِ

به بوی خود فرشته ها را و مسلمانان را و همچنان می گوییم که نزدیک نشود نوشنده تنباکو کی

الَّذِيْ لَهٗ رَائِحَةٌ خَبِيْثَةٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَالتَّنْبَاكُ فِيْهِ اَنْوَاعٌ نَوْعٌ لَا رَائِحَةَ

مر او را بوی پلید است در مسجدها و تنباکو در وی چند اقسام اند قسمی است که نیست بوی

فِيْهِ لَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ دُخُوْلُ بَيْتِ اللّٰهِ وَلَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْجَمَاعَةُ وَمِنْهُ قَبِيْحُ

در آن حرام نمی شود بر وی داخل شدن در خانه خدا و حرام نمی شود بر وی جماعتها و بعضی از آن زشت

الرَّائِحَةِ يُمْنَعُ مُسْتَعْمِلُهٗ عَنْهَا وَاَمَّا قَوْلُهٗ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا

بوست که باز داشته می شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را

فَذٰلِكَ فِيْمَا يُتَقَرَّبُ بِهٖ اِلَيْهِ وَشُرْبُ هٰذَا الدُّخَانِ لَيْسَ بِقُرْبَةٍ اِنَّمَا هُوَ

پس آن در چیزی ست که نزدیکی حاصل کرده میشود بسوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی بغیر این نیست که

مُبَاحٌ اسْتِعْمَالُهٗ لِنَفْسِهٖ طَلَبًا لِرَاحَتِهَا وَاَمَّا ذِكْرُ حَدِيْثِ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ

مباح ست استعمال او برای ذات از جهت طلب کردن خوشی نفس و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است

لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا فَهُوَ وَضْعٌ لِلْحَدِيْثِ فِيْ غَيْرِ مَحَلِّهٖ اَمَّا اَوَّلًا فَلِمَا عَرَفْتَ

قبول نمی کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن ست مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچه شناختی که

اَنَّ هٰذَا التَّنْبَاكَ لَا يُسَمّٰى خَبِيْثًا شَرْعًا فَاِنَّهٗ اسْمٌ لِلْمُحَرَّمِ وَلَا لُغَةً وَمَا هُوَ

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام است مر محرم را و نه از روی لغت و نیست آن

اِلَّا مِثْلُ مَا لَهٗ السَّبْخَةُ الَّتِيْ تَعَافُهَا الْمُتْرَفُوْنَ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ يَعْتَادُهَا

مگر مانند چیزی که مر او راست نمکینی که مکروه می دانند آنرا توانگران بلکه نیست عادت می کند آنرا

وَقَدْ اَكَلَ سَيِّدُ الطَّيِّبِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَافَ اَكْلَ الضَّبِّ

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه وسلم و بتحقیق مکروه پنداشت خوردن گوه را

وَاَكَلَ بِحَضْرَتِهٖ مَنْ لَا يَعَافُهٗ وَاَمَّا ثَانِيًا فَاِنَّ قَوْلَهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و خورد روبروی آن حضرت کسی که مکروه نه پنداشت آنرا و اما وجه دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم که

لا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا وَوَرَدَ فِي سِيَاقِ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ وَشَارِبُ التُّتُنِ لَا يَعُدُّهُ

قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی با کرده شود بوی ونوشنده تنباکو نمی انگارد آنرا

قُرْبَةً كَمَا عَرَفْتَ وَأَمَّا ثَالِثًا فَالْمُرَادُ مِنَ الطَّيِّبِ فِي الْحَدِيثِ هُوَ الْحَلَالُ فَإِنَّهُ

عبادت چنانکه شناختی واما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال است پس تحقیق

أَخْرَجَ أَحْمَدُ وَمُسْلِمٌ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ الْمُنْذِرِ وَابْنُ حَاتِمٍ مِنْ حَدِيثِ

روایت کرد امام احمد ومسلم وترمذی وابن منذر وابن حاتم از حدیث

أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا

ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای

النَّاسُ إِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا وَأَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ

مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را وحکم کرد مسلمانان را بآنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ثُمَّ ذَكَرَ

پس فرمود ای آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزه ها وعمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرَّجُلَ يُطِيلُ سَفَرَهُ أَشْعَثَ أَغْبَرَ وَمَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ

مردی را که دراز کرد سفر خود را درحالیکه ژولیده موی است غبار آلوده وطعام وشرابش حرام است ولباس او

حَرَامٌ وَغُذِّيَ بِالْحَرَامِ يَمُدُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَقُولُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ فَأَنَّى

حرام است وخورش کرده شده به حرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يُسْتَجَابُ لَهُ لِذَلِكَ فَالْحَدِيثُ إِخْبَارٌ بِأَنَّ الطَّيِّبَ هُوَ الْحَلَالُ وَإِذَا

قبول کرده شود مر او را بآن سبب پس حدیث اخبار است باینکه البته طیب آن حلال است وچون

عَرَفْتَ هٰذَا الَّذِي تَتَبَّعْنَاهُ وَأَنَّ أَدِلَّةَ الْمُحَرِّمِينَ غَيْرُ نَاهِضَةٍ عَلَى مُدَّعَاهُمْ

شناختی این را که استقرا کردیم آنرا وتحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود شان

تَبَيَّنَ لَكَ أَنَّ هٰذَا الدُّخَانَ الْمَذْكُورَ فِي صَدْرِ السُّؤَالِ مِنَ الْمُبَاحَاتِ

ظاهر شد مر ترا که تحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحات

الحلال وعرفت انه لايليق بالعالم التقي الاستدلال باية اوحديث
حلال ست وشناختی که تحقیق سزاوار نیست عالم پرهیزگار را به دلیل گرفتن آیت یا حدیث
الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيئ او تحليله لما احل
مگر بعد ثابت کردن معنی او و تحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن وآنرا که حلال کرده
الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف
خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدای تعالی می فرماید و مگوئید مرآنچه را که بیان می کند
السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب
زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را
الاية ولا تقل لي فانت الان ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول
تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس تحقیق من میگویم
لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة
که نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته بود او را خدا حلال بالاصالة
واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل
و ثابت کردم که تحقیق قائم نکرد محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل از آن اصل
نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين
آری بعد آنچه که ثابت شده که تحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست
فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره
پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را
في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله
در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا
من مهمات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين
از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان بر دخان خرج کنندگان

أموالهم فيه فإنّ ذلك ليس كتاب السائرين إلى الله بل المؤمن

مالهای خود را در آن خلاف نیست تحقیق آن نیست طریقه سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التقي يحرص على إنفاق أوقاته وأمواله فيما يقرّبه إلى مولاه ويزيده

پرهیزگار رغبت می‌کند بر خرج کردن اوقات خود و مالهای خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

من تقواه ويتّخذ من المباحات قدر ما يعينه على الطاعات فالإفراط

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح بآنقدر که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

في الاشتغال بها فاعله مذموم كما أنّ المفرّط في ترك ما حرّم الله

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

ملوم وخير الأمور السائقات إلى الهدى وشرّ الأمور المذمومات

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

المحدثات البدائع وقد كان من لنا إيتساء نبيّنا خير البشر صلّى الله

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مراد است اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عليه وسلّم ينام ويقوم ويفطر ويصوم وينكح النساء كما قال ذلك

علیه و سلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حين بلغه أنّ جماعة من أصحابه أرادوا ترك المنام وبعضهم أرادوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب او اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مداومة الصيام والآخر أرادوا الانقطاع عن النكاح والتبتّل و

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی را از خلق و

لنقتصر على هذا المقدار من المقال في جواب السؤال والله نسأله

باینکه اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثبات على ما يرتضيه من الأقوال والأفعال والحمد لله ربّ العالمين

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش خدا راست پروردگار جهان

وصلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله واصحابه اجمعين

و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه ها

قد تمت هذه الرسالة

بتحقیق تمام شد این رساله

بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله الذي الشريعة هدايته والبدعة

ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت

ضلالته والصلوة والسلام على من اظهر احسن الطريق وعلى

گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسیکه ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر

آله واصحابه الذين هم مصابيح الظلمة اما بعد فقد نقلت هذه

اولاد او و یاران او آنانکه اوشان چراغهای تاریکی اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این

الرسالة من الكتب المعتبرة وسميتها رد الملحدين بباب في شرب

رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدين این باب ثابت در نوشیدن

الدخان اعلموا ان شرب الدخان اسراف وتبذير وعبث وسمي

دود بدانید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف ست و تبذیر و بازی ست و نامیده می شود

فاعله مسرفا ومبذرا وعابثا فقال الله تعالى ان المسرفين هم اصحاب

فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان اوشان یاران

النار وان المبذرين كانوا اخوان الشياطين افحسبتم انما خلقناكم

دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید جز این نیست بیهوده آفریدیم شما را

عبثا وانكم الينا لا ترجعون وفي تفسير الجلالين التبذير الانفاق

بی فائده و بتحقیق شما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین ست تبذیر خرج کردن است

اسراف بالکسر از اندازه در گذرانیدن و خرج کردن ... ١٢ ص

قال الحموي في شرح الاشباه الفرق بين التبذير والاسراف ان التبذير يجاوز في موضع الحق وهو جهل بمواقع الحقوق والاسراف تجاوز في الكمية فهو جهل بمقادير الحقوق ذكره صاحب الكشف ١٢

فی غیر طاعة الله ومعنی الاسراف والتبذیر واحد وفی المعدن شرح

در غیر طاعت خدا و معنی اسراف و تبذیر یکیست و در معدن شرح

کنز الدقائق قال الامام بدر الدین الکردری العبث الفعل الذی

کنز الدقائق ست گفت امام بدر الدین کردرے عبث فعلی ست که

فیه غرض ولکن لیس بشرعی وقال البغوی تحت قوله تعالی ان الذین

دران غرض ست ولیکن مشروع نیست و گفت بغوے زیر قول او تعالے بتحقیق آنانکه

کفروا سواء علیهم بنی الکفر علی اربعة البدعة المذمومة وهوی النفس

کافر شدند برابرست براوشان بیان کرده شده است بر چهار قسم بدعت قبیحه و خواهش نفس

واتباع الظلمة والاکتفاء بالجهل انتهی فتلک اربعة کاملة توجد

پیروی کردن ظلمت و اکتفا کردن بجهالت آخر شد و آن چهار کامل یافته میشوند

فیه وقد کتب المالکیة فی الدیار الحجازیة جوابا عما یتعلق بالدخان

در دخان و بتحقیق نوشتند علمای مالکیه در ملک عرب جوابے را از آنچه متعلق ست به دخان

وهو استعمال الدخان حرام کاصله لان اصله الخشبة والنار

و او این ست که استعمال دخان حرام ست مانند اصلش به تحقیق اصل او چوب ست و آتش

لکونه جزءا من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار التی یحرم استعمالها

برای بودن دخان جز از چوب در حالیکه آمیزش کرده شده است از آتشے که حرام کرده شده است استعمال او

بالنص ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم

بآیت بتحقیق آنانکه مے خورند مالهای یتیمان از روی ستم جزین نیست که مے خورند در شکمهای خود

نارا وقال الله تعالی فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس

آتش را و فرمود خدای بزرگ پس منتظر باش روز یکه بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را

هذا عذاب الیم فما به التعذیب یحرم استعماله فان الفقهاء قالوا

این عذابیست دردناک پس آنچه بسبب او تعذیب حرام میشود استعمال او پس بتحقیق فقہا البته

اتفقوا علی وجوب الفرار من محل العذاب کبطن محسر المسمی

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جای عذاب مانند بطن محسر که نام

وادی اهلک الله فیه اصحاب الفیل فاذا وجب الفرار من محل

میدانی ست که ہلاک کرد خدا در آن میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جای

العذاب فوجوب الفرار من ما به العذاب اولی قال فی مختصر

عذاب پس واجب شدن فرار از آنچه که بسبب او عذاب ست بهتر ست گفت در مختصر

الاحیاء انه علیه السلام کان یکره الطعام السخین ویقول الله

احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تعالی لم یطعمنا نارا فهذا الدخان اولی بالترک فان قیل شرب الدخان

تعالی طعم نه کرد برای ما آتش را پس این دخان اولی ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن دود

للتداوی جائز قلنا لایجوز لقول ابن مسعود رضی الله عنه ما جعل

برای دوا جائز ست گوییم جائز نمی شود بجهت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانیده شده

شفاءکم فیما حرم علیکم قال ابن سینا لولا الدخان

صحت شما در آنچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والقتام لعاش ابن ادم الف عام قال جالینوس اجتنبوا ثلثة وعلیکم

و غبار هر آیینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرہیز کنید از سه چیز و لازم گیرید بر خود

باربعة ولا حاجة لکم الی الطبیب اجتنبوا الدخان والغبار والنتن

چهار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرہیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعلیکم بالدسم والحلو والطیب والحمام وذکر فی القانون ان جمیع

و لازم گیرید بر خود چربی را و شیرینی را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که بتحقیق همه

اصناف الدخان مجفف بجوهر الارض وفیه مائیة یسیرة قال بعض

اقسام دود خشک کننده ست بسبب ذات زمین و در آن آبی ست اندک گفتند بعضی

الفضلاء فاذا كان جميع اصناف الدخان مجففا يكون هذا الدخان

فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود

مجففا للرطوبات البدنية فيؤدي الى حصول الامراض الكثيرة فلا

تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن ما پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس

يجوز استعماله وذكر في نصاب الاحتساب ان استعمال المضر حرام

جائز نمی باشد استعمال خان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام است

وحرمة شرب الدخان قد ثبتت عن كثير من اكابر العصر المعتمدين في

وحرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بندگان زمانه که معتمد اند در

الحجاز واليمن ومصر والروم وقد الفوا في ذلك رسائل انتهى من

حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند در ان رساله‌ها را آخر شد از

تصنيف المخدوم عبد الواحد ❊ تمت

تصنیف مخدوم عبد الواحد

بسم الله الرحمن الرحيم ❊ الحمد لله الذي انزل الشرائع والاحكام و

ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و

الصلوة على النبي الامي الذي فصل بين الحلال والحرام وعلى

رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر

اله الذين امر ان يتمسك بهم الانام واصحابه الذين اوجب اتباعهم

اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا اینکه چنگ گیرد بآنها خلق و بر یاران وی آنانکه واجب کرد خدا پیروی ایشان

على الخواص والعوام وبعد فقد وصلت الرسالة الكريمة الرفيعة

بر خواص و عوام . وبعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رساله بزرگ

الشان في حضرة الاستاذ منتصف شهر رمضان مشعرة

مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

عَلٰی سَلَامَتِکُمْ وَمُسْتَفْسِرَۃً عَنْ مَسْئَلَتَیْنِ فَصَارَتِ الْاَحِبَّاءُ

بر سلامتی شما و پرسنده از دو مسئله پس گردیدند دوستان

بِرُؤْیَتِہَا مَسْرُوْرَۃَ الْبَالِ قَرِیْرَۃَ الْعَیْنَیْنِ وَکُلَّمَا کَانَ جَنَابُ الْاُسْتَاذِ

بدیدنش خوش دل خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد

الْاِمَامِ الْاَلْمَعِیِّ فِدَاہُ فُؤَادِیْ وَنَفْسِیْ وَرُوْعِیْ مَشْغُوْلًا فِیْ آنَاءِ اللَّیْلِ

امام تیمنه ذهن نگاه باد اورا دل من و جان من و عقل من مشغول در اطراف شب

وَاَطْرَافِ النَّهَارِ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْاٰنِ وَالْاَذْكَارِ وَمَا

و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکر ها و نبود

كَانَتِ الْمَسْئَلَتَانِ مِنْ عَوِيْصَاتِ الْمَسَائِلِ الَّتِيْ تَكِلُّ فِيْ حَلِّهَا اٰنَامِلُ

بودند هر دو مسئله از مسئله هاے مشکله آنکه مانده شود در حل آنها سر انگشتان

اَفْكَارِ الْاَفَاضِلِ لِيَتَوَجَّهَ اِلَيْهَا بِذِهْنِهِ الثَّاقِبِ وَفِكْرِهِ الصَّائِبِ

فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذهن خود که روشن ست و فکر خود که بصواب رسنده

فَاَشَارَ اِلَيَّ اَنْ اَكْتُبَ الْجَوَابَ بِحَيْثُ يُمَيِّزُ الْخَطَاءَ عَنِ الصَّوَابِ

پس اشاره کرد استاد بسویم اینکه بنویسم جواب را بطوری که امتیاز دهد خطارا از صواب

فَامْتَثَلْتُ مَا قَالَ وَشَرَعْتُ كِتَابَةَ الْجَوَابِ خَالِيَةً عَنِ الْاِطَالَةِ

پس بجا آوردم آنچه فرمود و شروع کردم نوشتن جواب در حالی که خالی ست از دراز کردن

وَالْاِمْلَالِ وَلَوْلَمْ تَكُنْ اَيَّامُ الصِّيَامِ وَخَوْفُ نَقْلِكُمْ مِنْ مَقَامٍ اِلٰى مَقَامٍ وَتَشَتُّتُ

و ستوه آوردن و اگر نمی بود ایام روزه و ترس رفتن شما از جائی بسوے جائی و پریشانی

الْبَالِ بِسَبَبِ بَعْضِ السَّوَانِحِ الْوَارِدَةِ كَمَا هِيَ مَذْكُوْرَةٌ فِيْ رُقْعَةٍ عَلٰى

دل بسبب بعضے سوانح وارده چنانکه آنها مذکوراند در رقعه

حِدَةٍ وَاقْتِرَاحُكُمْ بِاَنْ لَا يَكُوْنَ فِي الْجَوَابِ اَثَرٌ مِنَ الْاِسْتِدْلَالِ بِالْاٰيَةِ

جدا و سوال شما بانکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن بآیت

وَالْاٰثَارِ لَاَشْبَعْتُ الْكَلَامَ فِيْ نَقْلِ الرِّوَايَاتِ غَايَةَ الْاِشْبَاعِ وَاَوْشَحْتُهُ

وحدیث ہر آیہ سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتہا نہایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بِالْاَدِلَّةِ الْوَاجِبَةِ التَّسْلِيْمِ وَالْاِتِّبَاعِ لٰكِنَّ هٰذَا الْقَدْرَ يَكْفِيْ لِاَفْهَامِ

بدلیلہاے کہ تسلیم و پیروے آنہا ضرور یست لیکن این قدر کفایت می کند برای فہمہائیکہ

الذَّكِيِّ الْمُنْصِفِ وَلَا يَقْصُدُ الْعَاقِلُ اِفْحَامَ الْغَبِيِّ الْمُتَعَسِّفِ فَالْاٰنَ

ذکی منصف و قصد نے کند دانا خاموش کردن غبی کجرو پس اکنون

اَشْرَعُ فِي الْمَقْصُوْدِ مُتَوَكِّلًا عَلٰى مُلْهِمِ الْخَيْرِ وَالْجُوْدِ اَلْمَسْئَلَةُ

شروع می کنم در مقصود در حالی کہ توکل کنندہ ام بر الہام کنندہ خیر و سخاوت مسئلہ

الْاُوْلٰى قَدْ شَاعَ وَذَاعَ فِيْ هٰذِهِ الْبُلْدَانِ حُرْمَةُ اسْتِعْمَالِ

نخستین بتحقیق مشہور شدہ و شہرت یافتہ درین شہرہا حرام بودن استعمال

التَّنْبَاكِ اَكْلًا وَسَعُوْطًا وَجَذْبًا لِلدُّخَانِ وَاَهْلُهَا يُجْرُوْنَ حَدَّ شُرْبِ

تنباکو از روی خوردن و در بینی نہادن و کشیدن مر دخان - یعنی حقہ و ساکنان این شہرہا جاری می کنندہ نوشیدن

الْخَمْرِ عَلٰى جَاذِبِيْ دُخَانِهٖ وَيَحْكُمُوْنَ بِالْكُفْرِ عَلٰى مَنْ قَالَ بِالْاِبَاحَةِ

شراب بر کشندگان دود تنباکو و حکم می کنند بہ کفر - بر کسے کہ گفت با باحت

فِيْ شَاْنِهَا الْجَوَابُ الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ اَكْلِ التَّنْبَاكِ تَحَكُّمٌ صَرِيْحٌ اِذْ لَا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چہ ظاہر

يَظْهَرُ لَهٗ بَعْدَ التَّاَمُّلِ وَجْهٌ صَحِيْحٌ فَاِنْ قِيْلَ اِنَّهٗ مُفَتِّرٌ وَهُوَ حَرَامٌ فِي

نمی شود مر او را بعد تامل وجہے درست پس اگر گفتہ شود البتہ آن تنباکو مفتر ست و آن حرام است در

الشَّرِيْعَةِ الْغَرَّاءِ قُلْنَا الْحُكْمُ بِاِفْتَارِهٖ اِفْتِرَاءٌ بِلَا امْتِرَاءٍ فَاِنَّهٗ مَا رَاَيْنَا

شریعت روشن گوئیم حکم بمفتر بودن تنباکو بہتان ست بدون شبہ این تحقیق ما ندیدیم

عَلٰى اٰكِلِيْهِ شَيْئًا مِنْ اٰثَارِ الْاِفْتَارِ مَعَ الْمُصَاحَبَةِ بِهِمْ عَلٰى مَرِّ الدُّهُوْرِ

بر خورندگانش چیزی را از اثرہای مفتر با وجود مصاحبت با ایشان بر گذشتن زمانہا

والاعصار بل غاية ما يعرض لمن يبدء بأكله لمرارة طعمه وحدة

وزمانهارا بلكه نهايت آنچه عارض مى شود مر كسى را كه ابتدا كند بخوردن تنباكو بجهت تلخى مزه او و تيزى

ريحه وحراقة جرمه بعض الحالات كالتهوع والغثيان وكذا

بوى او وسوزش جرم او بعضى حالها مانند تهوع وغثيان وهمچنان

قد يعرض بعضها لمن يداوم إذا أكل على خلو المعدة وهذا اليسير

بتحقيق عارض مى شود بعضى حالات مر كسى را كه هميشگى مى كند آنرا وقتيكه بخورد آنرا بر خالى بودن معده واين نسبت

بافتار كما سيظهر عند بيان حقيقته فانتظر فان قيل ذكر في كتب

افتار چنانكه نزديك ست ظاهر ميشود وقت بيان كردن حقيقت افتار پس انتظار كن پس اگر گفته شود كه ذكر كرده شده ست در كتابهاى

الطب انه سم واستعماله في الشرع محرم قلنا سمية القسم الذي

طب كه بتحقيق تنباكو زهر ست واستعمال زهر در شريعت حرام ست گوييم زهر بودن قسمى كه

تعارف في بلادنا أكله غير مسلم وان سلمت فاكل السم القليل

مشهور ست در شهرهاى ما خوردنش مسلم نيست واگر تسليم كرده شود سميت پس خوردن زهر اندك

بحيث يخرج لقلته عن المضرة ويترتب عليه المنافع الكثيرة

بطورى كه بيرون رود بسبب قلت خود از مضرت ومترتب شود بروى منافع بيشتر

مثل اصلاح الهواء ودفع الوباء وغيرهما كما سننقل عن الكتب

مانند اصلاح هوا ودفع وبا وسواى اين هر دو چنانكه نزديك ست كه نقل مى كنيم از كتابهاى

الطبية الشهيرة غير حرام كالزعفران فان الاطباء صرحوا بأن

طب كه مشهور اند نيست حرام مانند زعفران پس بتحقيق اطبا تصريح كردند بايكه

قدر ثلثة دراهم منه قاتل بالتفريح المفرط وجواز أكل السم

مقدار سه درهم از زعفران كشنده است بسبب خوش كردن زياده وجواز خوردن زهر

القليل مصرح في كتب الفقه قال في مطالب المؤمنين في فصل

اندك تصريح كرده شده ست در كتابهاى فقه گفت در مطالب المؤمنين در فصل

مَا لَا يُؤْكَلُ مِنْ غَيْرِ الْحَيَوَانِ نَاقِلًا عَنِ الْاِحْيَاءِ وَاَمَّا السَّمُّ اِذَا خَرَجَ

انچه خورده نمی شود از سوای حیوان درحالی که ناقل ست از احیاء العلوم واما زهر چون بیرون اید

عَنْ كَوْنِهٖ مُضِرًّا لِقِلَّتِهٖ اَوْ تَعْجِيْنِهٖ فَلَا يَحْرُمُ وَاَمَّا الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ

از بودنش مضر بسبب قلت او یا تخمیر کردن وی پس حرام نمی شود واما حکم به حرمت

سُعُوْطِهٖ فَلَسْتُ اَظُنُّ اِمْكَانَ اَنْ يَنْهَضَ عَلَيْهَا شُبْهَةٌ سَخِيْفَةٌ

رنجفتن او در بینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه ست

فَضْلًا عَنِ الْحُجَّةِ قَوِيَّةً كَانَتْ اَوْ ضَعِيْفَةً فَاِنَّ سُعُوْطَهٗ لَيْسَ

زیاده از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق رنجفتن او در بینی نیست

بِمُسْكِرٍ وَلَا مُفْتِرٍ وَلَا مُخَدِّرٍ وَلَا مُضِرٍّ وَلَيْسَ فِي النَّبَاتَاتِ سِوٰى هٰذِهِ

مسکر و نه مفتر و نه مخدر و نه مضر و نیست در گیاه ها جز این

الْاُمُوْرِ جِهَةُ الْحُرْمَةِ كَمَا لَا يَخْفٰى عَلٰى اَحَدٍ مِنْ فُقَهَاءِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فَكَيْفَ يَكُوْنُ مَمْنُوْعًا بَلْ حَرَامًا مَقْطُوْعًا وَبِالْجُمْلَةِ فَاِنْ كَانَ لَهُمْ

پس چگونه می باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی وحاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر اوشان را

عَلٰى هٰذِهِ الدَّعْوٰى تَمَسُّكٌ فَعَلَيْهِمْ بِالْبَيَانِ وَعَلَيْنَا تَسْلِيْمُهٗ

برین دعوی دلیلی پس لازم ست بر اوشان بیان کردن و بر ماست تسلیم آن

اَوْ رَدُّهٗ بِالْبُرْهَانِ وَاَمَّا الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ جَذْبِ دُخَانِهٖ فَاُفَصِّلُ

یا رد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

بَعْضَ التَّفْصِيْلِ فِيْ بَيَانِهٖ وَاَقُوْلُ اِنَّ اَسَاتِذَتَنَا الْكِرَامَ الَّذِيْنَ هُمْ

بعضی تفصیل را در بیان او و می گویم که تحقیق استاذهای ما بزرگ آنانکه اوشان

مِنَ الْمَشَائِخِ النَّقْشَبَنْدِيَّةِ الْعِظَامِ يَرَوْنَ جَذْبَ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند می دانند کشیدن دخان تنباکو را

فِيْ غَايَةِ الشَّنَاعَةِ وَيَحْكُمُوْنَ عَلَى جَاذِبِيْهِ بِأَشَدِّ الْفَظَاعَةِ لٰكِنَّ

در نهایت قباحت و حکم می کنند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن

الْكَلَامَ هٰهُنَا فِيْمَا ثَبَتَ بِالْأَدِلَّةِ الشَّرْعِيَّةِ دُوْنَ مَا ظَهَرَ بِالْوَارِدَاتِ

کلام اینجا در چیزی ست که ثابت شده بدلیلهای شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الْكَشْفِيَّةِ وَالْكَرَاهَةِ الطَّبْعِيَّةِ فَأَقُوْلُ فِيْ هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ تَشَتَّتَتِ

اهل کشف و بکراهت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الْأَقْوَالُ وَتَكَثَّرَ الْقِيْلُ وَالْقَالُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ حِزْبًا حِزْبًا وَاتَّخَذَ كُلُّ

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفت هر یک

فِرْقَةٍ مَذْهَبًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ حَرَامٌ بِلَا اشْتِبَاهٍ وَمَالَ بَعْضُهُمْ

فرقه مذهب را پس گفت بعضی اوشان که بتحقیق او حرام ست بلا شبهه و خواهش کردند بعضی اوشان

إِلَى أَنَّهُ حَلَالٌ بِلَا اسْتِكْرَاهٍ وَحَكَمَ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهُ مَكْرُوْهٌ وَالْأَظْهَرُ

بسوی آنکه بتحقیق او حلال ست بدون کراهت و حکم کردند بعضی اوشان بانکه بتحقیق او مکروه ست و ظاهر ترین

مَا قَالُوْهُ فَمَنْ قَالَ بِحُرْمَتِهِ تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ كَمَا نُقِلَ

آنچه گفتند آنرا پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده مشهود

عَنِ التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا الدُّخَانُ حَرَامٌ وَأَقَامَ الْأَدِلَّةَ أَيْضًا عَلَى حُرْمَتِهِ

از تاتارخانیه و غیرآن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت دخان

مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ سُلِّمَ عَدَمُ كَوْنِهِ مُسْكِرًا لٰكِنْ لَا شُبْهَةَ فِيْ كَوْنِهِ مُفْتِرًا

بعضی از ان ادله آنست که بتحقیق اگرچه تسلیم کرده شود نه بودنش سکر لیکن نیست شبهه در بودنش مفتر

وَكُلُّ مُفْتِرٍ حَرَامٌ لِمَا وَقَعَ فِي الدُّرِّ الْمُخْتَارِ قَالَ شَيْخُنَا النَّجْمُ وَالتُّتُنُ الَّذِيْ

و هر مفتر حرام ست بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو آنکه

حَدَثَ وَكَانَ حُدُوْثُهُ بِدِمَشْقَ فِيْ سَنَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْأَلْفِ

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یک هزار و پانزده هجری

ای القول بالکراهة

قوله النجم الغزی

يدّعي نشابه انّه لا يسكر وان سلّم له فانّه مفتر وهو حرام لحديث

دعوی می کند نوشنده او که بتحقیق او سکر نمی آرد و اگر تسلیم کرده شود همراو را پس البته مفتر است و او حرام است بسبب حدیث

احمد عن امّ سلمة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلّى الله

امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها گفت منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله

عليه وآله وسلّم عن كلّ مسكر ومفتر ومنها ان هذا الفعل ليس

علیه و آله وسلم از هر مست کننده و سست کننده و بعضی از انها آنست که بتحقیق این فعل نیست

فيه فائدة دنيوية او دينية وكلّ فعل هذا شانه فهو امّا عبث

دران فائدهٔ دنیا یا دین و هر فعلی که این شان اوست پس او یابی فائده است

او لعب او لهو وكلّها حرام لانّها لم تذكر في القران المعظّم الّا

یا بازی کردن است و همه اینها حرام اند چراکه بتحقیق اینها ذکر نشدند در قرآن بزرگ مگر

على طريق الذمّ قال الله تعالى افحسبتم انّما خلقناكم عبثا وقال

بر طور مذمت فرمود خدای تعالی آیا پس گمان کردید جز این نیست که پیدا کردیم شما را بی فائده و فرمود

واذا ناديتم الى الصّلوة اتّخذوها هزوا ولعبا ذلك بانّهم قوم لا

و چون ندا کنید بسوی نماز تسخر و بازی گیرند آنرا این بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمی

يعقلون وقال قالوا انّ الله حرّمهما على الكافرين الّذين اتّخذوا

فهمند و فرمود گویند که بتحقیق خدا حرام ساخته است این هر دو را بر کافران آنانکه گرفته اند

دينهم لهوا ولعبا وقال النبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم كلّ لعب ابن

دین خود را بازی و لهو و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر بازی پسر

ادم باطل الّا ثلثة ملاعبة الرّجل مع اهله وتاديبه لفرسه و

آدم باطل است مگر سه بازی کردن مرد با زوجه خود و ادب دادنش مر اسپ خود را و

مناضلته بقوسه وايضا حرمة كلّ لعب مصرّحة في كتب الفقه

تیر اندازی کردنش بکمان خود و نیز حرمت هر بازی صریح بیان کرده شده در کتابهای فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق
مانند فتاوى حمادیه و نصاب الاحتساب و سوای این هر دو و بعضی از آن ادله آنست که تحقیق مطلق
الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والغبار لعاش
دخان گزندرساننده است آدمی را گفته ابن سینا اگر نمی بود دخان و غبار هرآینه زندگی میکرد
الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان
انسان هزار سال و استعمال کردن مضر حرام است و بعضی از آنها آنکه تحقیق اصل دود
الخشبة والنار لكونه اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار
چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آمیزش کرده شده با جزهای از آتش
فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين
پس آن دخان بجهت اجزای آتشی حرام میشود استعمال او بقول تعالی بتحقیق آنانکه
يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل
میخورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را پس دلالت کرد
النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله
آیت بر حرمت آتش پس حرام میشود دخان که حاصل است از آتش و بعضی از آنها آنست که تحقیق او تعالی گردانید
مما يعذب به حيث قال في حق قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب
از آنچه که عذاب میکنند جائی که فرمود در حق قوم یونس چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب
الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في اية اخرى فارتقب
رسوائی و عذاب دور کرده شده از قوم یونس بود دخان و فرمود در آیت دیگر پس منتظر باش
يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا
روز برساند بیارد آسمان دودی ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صاف
في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان
در بودن دخان عذاب و آنچه بسبب او تعذیب است حرام میشود استعمال او و بعضی از آنها آنست

فيه إسراف المال الذي به قوام الإنسان وهو حرام منهي عنه في

در آن خرج کردن مال است که سبب وی است قوام آدمی ست و آن اسراف حرام است منع کرده شده از آن در

القرآن ومن ذهب إلى حله فهو أيضا تشبث بالروايات الفقهية

قرآن و کسیکه رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی

مثل ما قال السيد أحمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الأشباه

مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه

والنظائر في شرح القاعدة السادسة من النوع الأول حيث قال

و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی که گفت

المائن والنبات المجهول سميته يعلم منه حل شرب الدخان انتهى

معنف و گیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود از ان حلت نوشیدن دخان آخر شد

وقال هذا الذاهب في جواب روايات حرمة الدخان كما ينقل عن

ف

و گفت این رونده در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شد از

التاتارخانية وغيرها أنه ليست فيها رواية عن إمامنا أبي حنيفة

تاتارخانیه و سوای آن بحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابو حنیفه

لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ

تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان است

ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والأدلة المقامة

و ما مطالبه می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده

على حرمته مردودة بأسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن

بر حرمتش مردود اند همه ها و تفصیل کرده در رد کردن آنها نهایت تفصیل و ما

نذكر طرفا ضروريا مخافة التطويل فقال في رد الدليل الأول

ذکر می کنیم پاره کلام ضروری برای ترس درازی کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

یعنی اختیار کننده حلت شرب دخان

إنَّ المُفتِرَ هُوَ الَّذِي إذا شُرِبَ أحمى الجسدَ وصارَ فيه فتورٌ وهو ضعفٌ

یعنی مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کند بدن را و گردد در بدن فتور و او سستی است

وانكسارٌ يُقالُ أفتَرَ الرَّجُلُ فهو مُفتِرٌ إذا ضعُفَت جفونُه وانكسر

و شکستگی گفته می شود سست شد . پس او مفتر است وقتیکه ضعیف شود پلکهای او و شکسته شود

طرفُهُ كذا في نهايةِ ابنِ الأثيرِ ومجمعِ البحارِ وشرحِ المشكوةِ لمولانا

طرف او چنانست در نهایهٔ ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

عليّ القاري وبحرِ الجواهرِ وغيرِها من كتبِ اللغةِ وشروحِ الحديثِ

علی قاری و بحر الجواهر و جز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وحرمةُ المفترِ لكونِه مورثًا الخدرَ في الأطرافِ مقدمةً للسكرِ و

و حرمت مفتر بجهت بودن او است پیدا کننده سستی را در اطراف و ابتدا براے سستی و

مزيلًا للعقلِ قال الشيخُ جلالُ الدينِ السيوطيُّ في مرقاةِ الصعودِ

دور کننده مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إلى سننِ أبي داودَ في شرحِ هذا الحديثِ المفترُ هو شرابُ الفتورِ

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابیست که باعث سستی

والخدرِ في الأطرافِ وهو مقدمةُ السكرِ نهى عن شربِه لئلا يكونَ

و سستی شود در دستها و پایها و او ابتدای سستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذريعةً إلى السكرِ ويُحكى أنَّ رجلًا من العجمِ قدِمَ القاهرةَ وطلبَ

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنهٔ مصر و طلب کرد

دليلًا على تحريمِ الحشيشةِ وعقدَ لذلك مجلسًا حضرَه علماءُ

دلیلی را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علمای

مصرَ فاستدلَّ الحافظُ زينُ الدينِ العراقيُّ بهذا الحديثِ فأعجبَ

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوشش معلوم کرد

[Margin notes:] یعنی غوب بنگ گویند ۱۲ — یعنی دستها و پایها — ای نهی عن کل مسکر ومفتر ۱۲ — جامع الفتاوی نقل عن جامع الفتاوی وغیره ان من قال بحل البنج فهو زندیق مبتدع بل قال نجم الدین الزاهدی انه یکفر ویباح قتله واتفاق الائمة ... حرمته ... وعلموا ... ولا ... علی حرمته ... کذا فی الدر المختار ... ۱۲

المُلحِقِ بالصلاة انتهى وقال مولنا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

مغالبس آخرشد گفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة

في شرح هذا الحديث ناقلاً عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث نقل کنندست از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از آنچه سستی می آرد و دور کند عقل را اگر بتحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت مقصود که آن دور کردن عقل ست جاری ست در آنها آخر شد و چون مقرر شد این پس می گوئیم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداریم اینکه دخان مفتر ست پس البته طبای کامل و در پی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما ذكروه من كونه مفتراً اصلاً وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن دخان را هرگز و کشنده های او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من آثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار و ظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشنده های او

قط كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعض آنان را حالتی شابه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف التنباكو

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از غذا یا بجهت تیزی نسبت از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زماناً طويلاً وتصاعد

و کشیدن او بزور و قوت و کشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بامه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ او را لیکن غشی سوای افتار ست و اگر تسلیم کنیم که

أَنَّا إِفْتَارَ قُلْنَا حُصُولُهُ مَشْرُوطٌ بِجَذْبِهِ فِي زَمَانٍ مَخْصُوصٍ وَهُوَ
تمباکو غشی افتارست گوئیم حصول اوبلد مشروطست به کشیدن دخان در زمانه معین و آن
وَقْتُ خُلُوِّ الْمَعِدَةِ أَوْ عَلَى كَيْفِيَّةٍ مَخْصُوصَةٍ وَهِيَ الْقُوَّةُ وَالشِّدَّةُ وَ
وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت ست و شدت و
امْتِدَادُ النَّفَسِ زَمَانًا طَوِيلًا كَمَا هُوَ دَأْبُ بَعْضِ الْعَوَامِّ وَالسُّوقِيَّةِ
کشیده شدن دم ست زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان ست
هٰهُنَا فَيَكُونُ حَرَامًا فِي حَقِّهِمْ وَأَمَّا عَامَّةُ جَاذِبِيهِ فَلَا يَجْذِبُونَ عَلَى
اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان و اما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر
هٰذِهِ الْكَيْفِيَّةِ فَلَا تَحْصُلُ لَهُمْ تِلْكَ الْحَالَةُ قَطُّ بَلْ لَا يُوجَدُ فِيهِمْ بِجَذْبِهِ
این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان بکشیدن او
تَغَيُّرٌ مَّا فَلَا يَحْصُلُ الْإِفْتَارُ فِي حَقِّهِمْ [illegible] الْمُسْكِرِ غَيْرِ الْخَمْرِ
تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب
أَقَلَّ مِنْ حَدِّ السُّكْرِ وَهُوَ لَيْسَ بِحَرَامٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِي عَامَّةِ كُتُبِ الْفِقْهِ
که اندک ست از مرتبهٔ سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه
فَلَا يَكُونُ جَذْبُ دُخَانِ التِّنْبَاكِ حَرَامًا فِي حَقِّ عَامَّةِ جَاذِبِيهِ بَلْ فِي حَقِّ
پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق
بَعْضِهِمْ بِسُوءِ الْمُبَاشَرَةِ بِجَذْبِهِ فَإِنْ قِيلَ إِنَّ مُدَاوَمَةَ جَذْبِهِ مُكَدِّرٌ
بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که بتحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است
لِلْحَوَاسِّ فَيَكُونُ حَرَامًا أَقُولُ هٰذَا خِلَافُ التَّجْرِبَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ فَإِنَّا
مر حواس را پس می باشد حرام گوئیم این خلاف تجربه و مشاهده است پس بتحقیق ما
لَا نُشَاهِدُ فِي حَوَاسِّ الْمُدَاوِمِينَ بِجَذْبِهِ وَغَيْرِهِمْ فَرْقًا وَلَا فِي حَوَاسِّهِمْ
نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن وجز آنان فرق و نه در حواس آنان

فى اعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوتا وان سلم كونه

یعنی از عادت گرفتن بکشیدن او و بعد عادت گرفتن بوی فرقی و اگر تسلیم کرده شود بودن

مكدرًا للحواس فلا نسلم حرمته لان الاطباء صرحوا بان مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چرا که اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران ايضا مكدر الحواس كما فى تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس است چنانکه در تحفة المؤمنین است وجز آن و

يصرح احد من العلماء بحرمة اكله اصلا وقال فى رد الدليل الثانى

تصریح نکرده یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

انا لا نسلم انه ليس فى جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و

تحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق نیست در کشیدن او فائده دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و

منافع مهمة منها انه دافع للوباء ومصلح للهواء ومنق للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی از انها است که دفع کننده است مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الاسنان الرطوبى والربو البلغمى ومجرب

دماغ را و مانع است مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و ربو بلغمی و مجرب است

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحى الى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المؤمنین و جز او از اطبای

المتقنين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانندهای این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

او لعبا او لهوا وان سلمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکور پس

لنسلم أن كلها حرام على الإطلاق بل الحق فيها التفصيل لأن

تسلیم نمی کنیم اینکه بحقیق همه آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل است باینکه بتحقیق

بعض اللعب مما استحسنه الشارع فلا يبعد أنه يكون مندوبا

بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده است آنرا شارع پس بعید نیست که بود اینکه باشد مستحب

مثل السباحة في حق الرجال والمغزل في حق المرأة قال النبي

مانند شناوری در حق مردان و چرخه در حق زن فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم خير لهو المؤمن السباحة وخير لهو المرأة المغزل

صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مؤمن شناوریست و بهتر بازی زن چرخه است

كذا في الجامع الصغير للشيخ السيوطي رحمه الله وبعضه مباح

چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله و بعضی ازان مباح

مثل لعب الشبان بالبطيخ أيام الصيف بأن يضرب بعضهم بعضا

مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضی از ایشان بعضی

كما صرح به صاحب الحمادية في كتاب الاستحسان منها و

چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان ازان و

بعضه مكروه كاللعب بالشطرنج من غير قمار عند البعض وبعضه

بعض او مکروه است مانند بازی بشطرنج بدون قمار نزدیک بعض و بعض او

حرام كلعبه بقمار قال في خزانة الروايات في باب المسائل المنثورة

حرام ست مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروايات در باب مسائل منثوره

ناقلا عن الكافي ويكره اللعب بالشطرنج والنرد واربعة عشر

در حالیکه نقل کننده است از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر

وكل لهو وان قامر بها فهو حرام بالإجماع لانه ميسر انتهى وقال

و هر بازی و اگر قمار کند بآنها پس او حرام ست بالاتفاق چه او بتحقیق میسر ست آخر شد و گفت

ولفظ المغزل بكسر الميم الاول وفتح الزاي الثاني بالضم ذكره بعض ... چرخه في الصحاح ... المغزل ... مبحث ...

في تكملة مجمع البحار الاصطياد مباح للاكتساب والحاجة الى

در تکمله مجمع البحار شکار کردن مباح ست برای حاصل کردن و احتیاج

الانتفاع بالاكل مكروه للهو وقيل مباح وحرام لغيرها انتهى

نفع گرفتن بخوردن . مکروه است برای بازی و بعض گویند مباح ست و حرام ست برای غیر آنها آخر شد

وما استدل بالآيات على كون العبث واللهو واللعب حراما فغير

و آنچه دلیل آورده شد بآیتها بر بودن عبث و لهو و لعب حرام پس نیست

صحيح لان المذكور على سبيل الذم فيها العبث بالنسبة الى

صحیح چه تحقیق مذکور بر طریق مذمت در آیتها عبث ست بنسبت بسوی

الله تعالى واتخاذ الصلوة والدين لعبا ولهوا ولا يخفى على متبع

خدای تعالی و گرفتن نماز را و دین را بازی و بازی و پوشیده نیست بر پیروان

الشريعة البيضاء بل على احد من العقلاء ان كثيرا من الافعال

شریعت روشن بلکه بر یکی از عاقلان اینکه بیشتر از فعلهای

المباحة لنا بل الواجبة علينا كالاكل والشرب والنكاح يكون

مباح برای ما بلکه واجب بر ما مانند خوردن و نوشیدن و نکاح می باشد

بالنسبة الى الله تعالى مذموما ونقصا عظيما وكذا اخذ ما ليس بمحل

بنسبت بسوی خدای تعالی نکوهیده شده و نقصان بزرگ و همچنان گرفتن آنچه نیست جای

اللهو واللعب كالصلوة والدين لهوا ولعبا مذموم لوضع الشيء

لهو و لعب مانند نماز و دین لهو و لعب نکوهیده شده ست جهت نهادن چیزی

في غير موضعه فلا دلالة لها على حرمة نفس العبث واللهو بالنسبة

در غیر مقام او پس نیست دلالت مر آیات را بر حرمت ذات عبث و لهو بنسبت

الينا وكذا ما استدل بالحديث لان معنى بطل ذهب ضياعا

بسوی ما و همچنان آنچه دلیل آورده شده بحدیث چه تحقیق معنی بطل آنست که رفت از روی ضایع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ولو يكون معنى

چنانکه در قاموس ست پس می باشد باطل رونده از روی ضائع شدن و می باشد معنی

الحديث كل لهو ابن آدم ضائع لا ثمرة له في الدنيا والآخرة الا

حدیث هر بازی ابن آدم ضائع ست نیست ثمر مراورا در دنیا و آخرت مگر

ثلثة فان له ثمرة فيها وان كانت صورتها صورة اللهو فهو لا

سه پس بتحقیق مراورا ثمرست در آنها اگرچه هست صورت آنها صورت بازی پس آن

يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا وان يكون

دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال میدارد که باشد مباح و اینکه باشد

مكروها وان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال وقال

مکروه و اینکه باشد حرام و نیست دلیل گرفتن باوجود قائم بودن احتمال مخالف و گفت

في رد الدليل الثالث سلمنا ان اكثر الادخنة الحاصلة من الخشبات

در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که بتحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبهای

المبتذلة والقذرات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان

خوار و پلیدیها و مانند آن هردو مضرست بمردم لیکن تسلیم نمی کنیم که بتحقیق

دخان هذا النبات ايضا مضرته مضرة محضة او غالبة على النفعة

دود این گیاه نیز مضرت او مضرت صرفست یا غالبست بر نفع

كيف والاطباء مصرحون بفوائده العظيمة ومنافعه العميمة كما مر

چگونه نه در حالیکه اطبا تصریح کننده اند بفائده های بزرگ او و بنفعهای بسیار او چنانکه گذشت

انفا نبذ منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية لها

اکنون پاره از آنها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر مراورا

فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل

پس نباشد حرام چرا که بتحقیق اکثر ادویه همچنان اند و گفت در رد کردن دلیل

الرابع أنّ سوق الآية لحرمة أكل أموال اليتمى للوعيد على

چهارم اینکه بتحقیق روش آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر

آكليها بالنار الموقدة التي تطّلع على أحشائهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها با آتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان ونیست دلالت آیت را بر

حرمة النار أصلاً لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لأنّا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آلهٔ عذاب زیرا که ما

نقول لم يرجع هذا الدليل إلى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

می گوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور می شود بعد آن و زود بشنوی

ردّه وإن سلّمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

رد آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوئیم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها الحاقا لها بالسمّ وأمّا النار التي تصغّرت أجزاؤها و

بر صرف حقیقت خود بجهت لاحق کردنش بزهر و اما آتشی که خرد شدند اجزای او و

امتزجت بالأجزاء النباتية وتركّبت تركيبا ناقصا واندفعت

آمیزش یافتند با اجزای گیاه و مرکب شدند ترکیب ناقص و دفع شد

مضرّة الإحراق عنها وحدثت فيها منافع جمّة فحرمتها غير مسلّمة

مضرت سوزانیدن از آن آتش و پیدا شد در آن آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست

وقال في ردّ الدليل الخامس إنّ الحكم بحرمة كلّ ما كان آلة للتعذيب

وگفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای تعذیب

عجيب عند كلّ أديب فإنّه سلّط الهواء على قوم عاد وأرسل

عجیب ست نزد هر [illegible] پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد

على أمّة موسى جماعة الجراد وعذّب قوم نوح بالماء ولا يتصوّر

بر امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح بآب و متصور نمی شود

عن احد ان يحكم بحرمة هذه الاشياء وقال في رد الدليل

از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السادس ان صرف المال القليل لجلب المنافع الكثيرة الخطيرة

ششم که بتحقیق خرچ کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

التي عمدتها اصلاح فساد الهواء الذي له دخل عظيم في حفظ

آنکه عمده منافع اصلاح فساد هواست که مراورا دخلےست عظیم در نگاهداشتن

الصحة التي يعتني بها الشرع والعقل غاية الاعتناء ليس بسرف

تندرستے که اهتمام می کند بآن صحت شرع وعقل نهایت اهتمام نیست اسراف

عند العقلاء وبعد رد ادلة الحرمة اقام هذا الذاهب حججا كثيرة

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیره

على حله منها ان الاصل في الاشياء الاباحة عند مشائخنا

بر حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که بتحقیق اصل در اشیا اباحت ست نزد مشائخ ما

الحنفية كما صرح به اهل التثبت والتحقيق من اصحابنا قال الامام

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفت امام

كمال الدين بن الهمام في الفصل الثاني من الباب الاول من المقالة

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثانية من التحرير والمختار ان الاصل الاباحة عند جمهور الحنفية

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که بتحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه

والشافعية ولقد استبعد فخر الاسلام قال لا نقول بهذا فان

وشافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گویم باین پس بتحقیق

الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان وانما هذا بناء على الزعم

مردمان گذاشته نشده اند مهمل در چیزی از زمانه وجز این نیست که این معنی ست بر زمانه

هی المذاهب الی ہو یعنی ای کون الاباحة اصلا فی الاشیاء ای بکون الاباحة اصلا فی الوضع تفسیر احمدی ۱۲

ولو کان الاباحة اصلا لما کانوا مهملین غیر مکلفین ۱۲ تفسیر احمدی ای کون المبیح اصلا والمحرم ناسخا بناء علی زمان فترة بین عیسی ومحمد علیهما السلام قبل بعثته فانه کان الاباحة اصلا ثم بعث نبینا علیه السلام ثم بین الاشیاء المحرمة وبقی ما سواها علی الاباحة مطلقا ۱۲ تفسیر احمدی

الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و
فترت بجهت اختلاف شريعتها و واقع شدن تحريفات پس باقی نماند اعتماد و
الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب
استواری بر چیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن
على الاتيان بما لم يوجد له محرم ولا مبيح وحاصله تقييده ذلك
بر آوردن بآنچه یافته نشد مر او را حرام کننده و نه مباح کننده وحاصلش مقید کردن اوست آن را
بزمان عدم الوثوق انتهى وهكذا نقل السيد احمد بن محمد
بوقت عدم اعتماد آخر شد و همچنان نقل کرد سید احمد بن محمد
الحموي في شرح الاشباه والنظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء
حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا
الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا وقال بعد
اباحت ست از بعض تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد
النقل ودليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا
نقل و دلیل این قول قول او تعالی ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه
اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة
خبر داد خدای تعالی ما را بانکه پیدا کرد او برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان
اطلاق الانتفاع فثبت الاباحة انتهت عبارة الحموي وفي
مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در
الاشباه والنظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة
اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد بتحقیق اباحت
اصل انتهى وفي فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل
اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

فِي الأشياء الإباحة انتهى فبناءً على هذا يحل جذب دخان التنباك
در اشيا اباحت ست آخر شد بس بنا برین حلال میشود کشیدن دخان تنباکو
ومنها أنه دواء لأكثر الأمراض اللاحقة لعامة أهل هذه البلاد ولا
وبعضی از انها اینکه تحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق می شوند برای اکثر ساکنان این شهرها و برای
فساد الهواء دخل عظيم في حفظ صحة الأجساد فيجوز تناوله دنيا
فساد هوارا دخل ست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها پس جائز ست خوردن و مباح میشود
استعماله ومنها أن سبب الحرمة في النباتات إما السمية وإما السكر
استعمال او وبعضی از انها اینکه تحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهر ست و یا سکر
وإما الإفتار والكل مفقود فيه كما ظهر مما مر فيكون مباحا و
و یا سست کردن و همه ها گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد از انچه گذشت پس می باشد مباح و
منها أنه من القواعد المقررة المشهورة في الفقه أن عموم البلوى
بعضی از انها آنست که از قواعد مقرره مشهوره در فقه ست که تحقیق عموم بلوے
من أسباب التخفيف لما قال صاحب الأشباه والنظائر في بيان
از اسباب تخفیف ست برای انچه گفت صاحب الاشباه و نظائر در بیان
أسباب التخفيف السادس العسر وعموم البلوى كالصلوة مع
اسباب تخفیف ششم دشواری ست و عموم بلوے مانند نماز با
النجاسة المعفو عنها كما دون ربع الثوب من المخففة وقدر
نجاست که عفو کرده شد از ان مانند کمتر از چهارم جامه از نجاست خفیفه و اندازه
الدرهم من المغلظة ودم البراغيث والبق في الثوب وإن كثر وبول
یک درهم از نجاست غلیظه و خون برغوثها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد و بول
ترشش على الثوب قدر رؤس الإبر وطين الشوارع وبول السنور في
که پاشیده شود بر جامه بقدر سرهای سوزن و گل راه و بول گربه در

غَيْرَ اَوَانِي الْمَاءِ وَعَلَيْهِ الْفَتْوٰى وَغُبَارِ السِّرْقِيْنِ وَقَلِيْلِ الدُّخَانِ

سوای ظروف آب و برین ست فتوے و غبار سرگین و اندکے دود

النَّجِسِ انْتَهٰى وَلَمَّا صَارَ فِي جَذْبِ دُخَانِ التَّنْبَاكِ عُمُوْمُ الْبَلْوٰى

ناپاک تمام شد و هرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے

لَزِمَ التَّخْفِيْفُ وَالْفَتْوٰى عَلٰى اِبَاحَتِهِ وَاَمَّا الْمُحَقِّقُوْنَ الْقَائِلُوْنَ

لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او و اما محققون که قائل اند

بِكَرَاهَتِهِ تَنْزِيْهًا فَهُمْ اَيْضًا تَشَبَّثُوْا بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ مِثْلُ

بکراهت تنزیهیه دخان پس ایشان نیز دلیل گرفتند بروایتهاے فقهی مانند

مَا قَالَ صَاحِبُ الدُّرِّ الْمُخْتَارِ بَعْدَ ذِكْرِ رِوَايَةِ التَّحْرِيْمِ الْمَنْقُوْلَةِ

انچه گفت صاحب درمختار بعد ذکر کردن روایت حرمت که نقل کرده شد

سَابِقًا فِي اَثْنَاءِ الدَّلِيْلِ الْاَوَّلِ مِنْ اَدِلَّةِ الْمُحَرِّمِيْنَ قَدْ كَرِهَهَا اَيِ

سابق در اثنای دلیل اول از ادله محرمین تحقیق مکروه کرد

التُّتُنَ شَيْخُنَا الْعِمَادِيُّ فِي هَدِيَّتِهِ اِلْحَاقًا لَهُ بِالثُّوْمِ وَالْبَصَلِ

تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب هدیه برای لاحق کردن مراورا بسیر و پیاز

بِالْاَوْلٰى فَتَدَبَّرْ انْتَهٰى وَيَدُلُّ مُقَابَلَتُهُ لِرِوَايَةِ التَّحْرِيْمِ وَاِلْحَاقُ

بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابله او برای روایت تحریم و لاحق کردن

التُّتُنِ بِالثُّوْمِ وَالْبَصَلِ عَلٰى اَنَّ كَرَاهَتَهُ تَنْزِيْهِيَّةٌ كَمَا لَا يَخْفٰى عَلٰى

تنباکو بسیر و پیاز بر اینکه بتحقیق کراهت او تنزیهی ست چنانکه پوشیده نیست بر

اُولِي النُّهٰى وَاَقَامُوا الْاَدِلَّةَ اَيْضًا عَلٰى كَرَاهَتِهِ مِنْهَا اَنَّ نَبِيَّنَا الطَّاهِرَ

عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراهت او و بعضی ازانها آنست که پیغمبر ما پاک

الْمُطَهِّرَ اَمَرَنَا بِتَطْهِيْرِ الْاَفْوَاهِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَيِّبُوْا

پاک کننده حکم کرد ما را بپاک کردن دهنها فرمود صلی الله علیه وسلم پاکیزه کنید

له این مبنی ست بر اینکه دود نجاست نجس نیست لیکن معتمد و مختار خلاف اوست کما نص علیه الحموی کما فی شرح الاشباه ۱۲ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد الله ظله

اَفْوَاهُكُمْ فَاِنَّ اَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْاٰنِ وَفِي رِوَايَةِ الْبَيْهَقِيِّ
دهنهاے خود را پس تحقيق دهنهاى شما راهها قرآن ست و در روايت بيهقى ست
طَيِّبُوْا اَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ فَاِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْاٰنِ كَذَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ
پاكيزه كنيد دهنهاے خود را بمسواك پس تحقيق دهنها راههاى قرآن ست همچنان ذكر كرد آنرا شيخ
السُّيُوْطِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ وَنَهٰى اَكْلَ الْفُوْمِ وَالْبَصَلِ النَّيِّئِ
سيوطے در جامع صغير و منع فرمود خوردن سير و پياز خام را
عَنْ تَقَرُّبِ مَسْجِدِهٖ وَحَرَّمَ الْعَسَلَ عَلٰى نَفْسِهٖ لَمَّا اَخْبَرَتْهُ الْاَزْوَاجُ
از نزديك شدن مسجد آن حضرت و حرام كرد آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه كه خبر دادند آن حضرت را ازواج
الطَّاهِرَاتُ اَنَّهٗ يُوْجَدُ مِنْ فِيْكَ رِيْحُ الْمَغَافِيْرِ كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُوْنَ
مطهرات اينكه يافته مى شود از دهن شما بوے صمغها چنانكه ذكر كردند آنرا مفسرون
مُفَصَّلًا فِي شَانِ نُزُوْلِ كَرِيْمَةِ يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ
مفصل در شان نزول آيت كريمه اى پيغمبر چرا حرام ميكنى آنچه حلال كرده ست
لَكَ وَعَامَّةُ جَاذِبِيْهِ يُوْجَدُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ فِي اَكْثَرِ الْاَوْقَاتِ رَائِحَةٌ
مر ترا و اكثر كشنده دخان يافته ميشود از دهنهاے اوشان در بيشتر اوقات بوے
كَرِيْهَةٌ فَيَكُوْنُ مَكْرُوْهًا وَمِنْهَا اَنَّ الْمُشْتَغِلِيْنَ بِجَذْبِهٖ يَخْرُجُ
بد پس مى باشد مكروه و بعضى از انها اينكه بتحقيق شغل كنندگان بكشيدن دخان بيرون مى آيد
الدُّخَانُ مِنْ اُنُوْفِهِمْ وَاَفْوَاهِهِمْ وَفِيْهِ تَشْبِيْهٌ بِاَهْلِ النَّارِ وَبِالَّذِيْنَ
دخان از بينى هاى اوشان و دهنهاى اوشان و درين تشبيه ست بدوزخيان و بكسانى كه
يَهْلِكُوْنَ فِي اٰخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْاَشْرَارِ لِمَا جَاءَ فِي حَدِيْثٍ اَنَّهٗ يَكُوْنُ
هلاك شوند در آخر زمانه از بدها بنابر آنچه آمده است در حديث كه بتحقيق باشد
فِي اٰخِرِ الزَّمَانِ دُخَانٌ يَمْلَاُ الْاَرْضَ يُقِيْمُ عَلَى النَّاسِ اَرْبَعِيْنَ يَوْمًا
در آخر زمانه دود كه پر كند زمين را بر پا كند بر مردمان چهل روز

أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُهُ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخِرَيْهِ وَ
اما مومن پس میرسد او را مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او
أُذُنَيْهِ وَعَيْنَيْهِ وَالتَّشَبُّهُ بِأَهْلِ النَّارِ وَالْكُفَّارِ مَكْرُوهٌ فِي الْحَمَّادِيَّةِ
و هر دو گوش و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل است
مِنَ الصَّيْرَفِيِّ ذُكِرَ فِي السِّيَرِ الْكَبِيرِ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَحْلِقَ وَسَطَ
از صیرفی ذکر کرده شد در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه تراشد میانه
رَأْسِهِ وَيُرْسِلَ شَعْرَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتِلَهُ فَإِنْ فَتَلَهُ فَهُوَ مَكْرُوهٌ لِأَنَّهُ
سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون تافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه بتحقیق
يَصِيرُ مُشَبَّهًا بِالْكَفَرَةِ انْتَهَى وَقَدْ كَرِهَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّخَتُّمَ بِالْحَدِيدِ
میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن
وَالنُّحَاسِ لِمَا ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُمَا حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ فَيَكُونُ جَذْبُ
و مس بنا بر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد کشیدن
دُخَانِ التُّنْبَاكِ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ
دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود
يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ وَيَقُولُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَلَمَّا كَانَ
که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که
النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ لِأَثَرِ النَّارِ أَيِ الْحَرَارَةِ
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی
فَهٰذَا الدُّخَانُ لِاخْتِلَاطِهِ بِالْأَجْزَاءِ النَّارِيَّةِ حَقِيقَةً أَوْلَى بِالْكَرَاهَةِ
پس این دخان بجهت آمیزش او باجزای آتش حقیقة سزاوارست بکراهت
وَلَمَّا كَانَتْ أَدِلَّةُ الْحُرْمَةِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَأَدِلَّةُ الْحِلِّ أَيْضًا لَا يَخْلُو
و هرگاه بود دلیلهای حرمت نا چیز و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

عن شيء وكانت ادلة الكراهة واضحة ظاهرة لا يصادمها شيء من

از خلل وبود دلایل کراهت روشن آشکارا دفع نمی کرد آنها را چیزی از

قواعد الملة الحنيفية الطاهرة مالت مشائخنا اليها والعلم الحقيقة

قاعده های دین حنیفی پاک رغبت کردند مشایخ ما بسوی کراهت وعلم حقیقی

عند الله تبارك وتعالى هذا تمام الكلام في جذب دخان التنباك

نزد خدای تبارک وتعالی است این آخر کلام است در کشیدن دخان تنباکو

ذكرناه في غاية الايجاز مع بيان الاختلافات الواقعة فيه من

ذکر کردیم اورا در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهای که واقع اند دران از

الحرمة والكراهة والجواز واما الحكم بضرب حد شرب الخمر

حرمت وکراهت واباحت واما حکم بزدن حد نوشیدن شراب

على جاذبي دخان التنباك فتعدٍ ظاهر لا يصدر الا من السفاك

بر کشندگان دخان تنباکو پس ظلمی ست ظاهر صادر نمی شود مگر از خونریز

ومردود بوجهين وجيهين الاول انه ليس في دخانه شائبة من

ومردود ست بدو وجه لطیف وجه اول آنکه بتحقیق نیست در دخانش بوی از

الافتار فضلا عن الاسكار فلم يستحق جاذبه حد الخمر والثاني انه

سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را ووجه دوم آنکه

لو فرض كونه مسكرا فليس شرب كل مسكر موجبا للحد قال في خزانة

بتحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر واجب کننده مر حد را گفت در خزانة

الروايات ناقلا عن السراجية لو سكر من نبيذ العسل ونحو ذلك

الروایات درحالیکه ناقل است از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد ومانند آن

او من البنج لم يحد انتهى بل ما يكون بحيث لا يعرف شاربه شيئا

یا از بنگ حد کرده نشود آخر شد بلکه آنچه باشد بمرتبه که نشناسد نوشنده او چیزی را

قوله الحنيفية اي المائلة من الاختلال والاعوجاج من الحنف وهو في الاصل الاعوجاج في الرجلين فاستعمل في المائل المجرد اطلاقا للاسم المقيد على المطلق [illegible] الحنيف بمعنى المائل عن الباطل الى الحق كذا في ملتقطة الحلبي على التلويح ١٢

[illegible] مسکر موجب حد می شود [illegible] بیان [illegible] امتیاز نکند ١٢

حتّى الارضَ من السّماءِ وهذا عند ابي حنيفة رح او يهذي وهذا عنده

یعنی که زمین را از آسمان واین نزد ابی حنیفه رح ست یا سخن بیهوده گوید واین نزد

صاحبيهِ كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الرّوايات نقلاً عن

هردو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه ست و در خزانة الروایات ست درحالیکه نقل ست از

الغياثية قال ابو حنيفة رحمه الله السُّكر الذي يوجب الحدّ

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را

ما لا يعرف الارضَ من السّماء والفرو من القباء والذكر من الانثى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان و پوستین از قبا و نر از ماده

وعن ابي يوسف رحمه الله حدّه ان لا يستطيع على قرءة قل يا ايّها

و از ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكافرون انتهى وكذا في عامّة كتب الفقه واما الحكم بكفر مستحلّ

الکافرون آخر شد و چنانست در بیشتر کتابهای فقه و اما حکم بکفر حلال دانندهٔ

دخان التنباك فجرءة عظيمة يجب عنها الكفّ والامساك لانه

دود تنباکو پس جرءت سخت بزرگ واجب ست از آن باز ایستادن و سکوت کردن چرا که تحقیق

لا يدلّ على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز ان

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحلّه لعدم وجود

بودن وی مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند آنرا بجهت نبودن

المحرّم وان سلّم انه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم انه

محرم و اگر تسلیم کرده شود که تحقیق او نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم ست اینکه تحقیق

لا يكفر مستحلّ المكروه وان سلّم انه حرام فلا نسلّم انه ممّا

کافر نمیشود حلال داننده مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمی کنیم که تحقیق او از آنچیز ست که

يكفر مستحله بوجوه كثيرة نذكر ههنا نبذا منها فمنها ان الكفر

كافر ميشود حلال داننده او بوجوه كثير ذكر مى كنيم اينجا اندكى ازانها پس بعضے ازانها اينكه تحقيق كفر

لا يكون الا باستحلال حرام مقطوع به او مجمع عليه بعد ان كان

نمى باشد مگر بحلال دانستن حرام كه يقينى باشد حرمت او يا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اينكه باشد

حراما لعينه لا مختلف فيه منكما هو مذكور في الكتب الفقهية

حرام لعينه نه بحرام كه اختلاف باشد دران چنانكه او مذكور ست در كتابهاے فقه

قال في خزانة الروايات في باب الارتداد وكلمات الكفر ناقلا عن

گفت در خزانة الروايات در باب ارتداد وكلمات كفر در حاليكه نقل ستاند از

الخلاصة لو قال لحرام هذا حلال ان قال لترويج السلعة او بحكم

خلاصه اگر گفت مر حرام را اين حلال ست اگر گفت براى رواج دادن متاع يا بحكم

الجهل وفي الاعتقاد بخلاف هذا لا يكفر هذا اذا كان حراما لعينه

جهالت وحال آنكه در اعتقاد خلاف اين ست كافر نمى شود اين كفر وقتى ست كه باشد حرام لعينه

وهو يعتقده حلالا حتى يكون كفرا اما اذا كان حراما لغيره فلا وفيما

واو اعتقاد مى كند او را حلال تا اينكه باشد كفر اما وقتيكه باشد حرام لغيره پس نه ودر صورتى

اذا كان حراما لعينه انما يكفر اذا ثبتت الحرمة بدليل مقطوع اما

كه باشد حرام لعينه جز اين نيست كه كافر مى شود چون ثابت شود حرمت بدليل يقينى اما

اذا ثبتت باخبار الاحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالاجماع

چون ثابت شود حرمت بخبرهاى احاد وآنچه باشد حرام لغيره مانند مال غير پس كافر نيست بالاتفاق

انتهى وقال في الحمادية في اواخر كتاب السير من اعتقد قدم العالم او

آخر شد وگفت در فتاوى حمادى در آخر كتاب سير هر كه اعتقاد كرد قدم عالم را يا

حدوث الصانع او نفي ما ثبت للقديم بالاجماع ككونه عالما

حدوث خدا را يا نفى آنچه ثابت شده براى ذات قديم يعنى خداى تعالى بالاتفاق مانند بودنش عالم

ت بحرمة كافر نمى شود بحلال دانستن حرام كه حرمت او [illegible]

ت يعنى [illegible]

أو قادرًا أو أثبت المنفي عنه بالإجماع كاللون أو أثبت له الاتصال

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال

والانفصال أو جحد جواز بعثة الرسل أو أنكر نبوة نبي أو كذبه

وانفصال را یا انکار کرد جواز بعثت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

أو جحد آية مجمعًا عليها إلى أن قال أو استحل محرمًا بالإجماع أو

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا

حرم حلالًا بالإجماع أو نفى وجوبًا مجمعًا على وجوبه للنص و

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده است بر وجوب او بآیت و

يعرف الخاص والعام كالصلوة والزكوة يكفر انتهى مختصرًا

بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وأيضًا فيها منقولًا عن الحاوي سئل عمن يزعم في الحيوان

و نیز در فتاوی حمادی است منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سوى بني آدم لا حشر له لا يكفر لمكان الاختلاف وإن زعم

جز آدمیان نیست حشر مر او را کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذلك في بني آدم يكفر انتهى ولا يخفى على أحد من العقلاء

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان

فضلًا عن الفضلاء أن دخان التنباك ليس حرامًا مقطوعًا

زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

بحرمته ولا مجمعًا عليها فلا يكون مستحله كافرًا ومنها أن

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه بتحقیق

مستحل غير الخمر من الأشربة لا يكفر بالإجماع قال في الحمادية

حلال داننده بغیر خمر شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

له أي المعتقد بالإجماع على حرمته ١٢

له أي المعتقد بالإجماع على حلته

له أي عدم الحشر ١٢

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلاً عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ أَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ
در کتاب مذکور درحالیکه نقل ست از نهایه وامت محمدی اتفاق کرند بر حرمت
الْخَمْرِ وَكَفَى بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهَذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ
شراب وکافی ست اتفاق امت ازروی حجت واین حرمت ست قوی ثابت کافر می شود
مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَأَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ
حلال دانندۂ او وخود نوشندۂ او اتفاق کرد امت بر تکفیر حلال دانندۂ
الْخَمْرِ وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهَى وَقَالَ فِي
شراب واتفاق کردند بر اینکه تحقیق حلال دانندۂ سوای شراب کافر نمی شود آخر شد وگفت در
كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلاً عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ
کتاب حدود از فتاوی حمادیہ درحالیکه نقل ست از کشف بزدوی کافر میشود حلال دانندۂ
الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ
شراب نه بلسے اشربه پس وقتیکه نباشد حلال دانندۂ شرابهای مست کنندہ
غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّهُمْ يَحْتَاطُونَ
سوای شراب کافر پس چیست گمان تو بحلال دانندۂ دخان تنباکو وبعضی از انها آنست که فقہا احتیاط میکنند
فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا إِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ إِذَا
در تکفیر مسلمان نهایت احتیاط وبرای همین گفتند که بتحقیق وجه تکفیر وقتیکه
كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ إِلَى
باشد چند دریک مسئله ووجه خلاف کفر یک پس مفتی رغبت کند بسوی
هَذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوَى
این یک وجه چنانکه در فتاوی حمادیه وظهیریه وغیراین هردوست از فتاوے
الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ إِلَى أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي
مشهور ودر حموی ست که مفتی حکم کرده شده ست بسوی آنکه رغبت کند بسوی قولی که

(حاشیه: كذا في كتاب السير ۱۲ ... لا يطاوعه الدليل ... بل الفقيه ... عند التكفير وبهوالادنى ۱۲)

لا يوجب التكفير ولذا اختلفوا في كفر من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تكفير را و براى همين اختلاف كردند در كفر كسيكه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

ولواطت با زن و صحيح عدم كفرست گفت در خلاصه درحاليكه نقل ست از كتاب

الحيض للامام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حيض تصنيف امام سرخسى رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأة وفي النوادر عن محمد

كافر مى شود وهمچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در كتاب نوادرست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى واذا كان

رحمه الله كه كافر نمى شود در هر دو مسئله وآن صحيح ست آخر شد و وقتيكه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمتين احدهما بقوله

صحيح در حلال دانستن اين هر دو مسئله قبيح كه حرام كرده شده است يكى ازان هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالى و نزديك مشويد بايشان تا آنكه پاك شوند و دوم آن بقول او تعالى پس بيائيد

حرثكم انى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بكشت زار خويش هر روش كه خواهيد حكم بعدم كفر پس چگونه جرئت كند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

ديندار بر تكفير حلال داننده دود تنباكو و بعضى از انها آنست كه تحقيق جهل

عذر في دار الاسلام اذا كانت حجة الحرمة خفية كما صرح

عذرست در دار الاسلام وقتيكه باشد دليل حرمت پوشيده چنانكه تصريح كرده

به الحموي في شرح الفن الثالث من الاشباه والنظائر في احكام

بوى حموى در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احكام

النَّاسِي وَالجَاهِلِ الجَهْلُ عُذْرٌ فِي دَارِ الإِسْلَامِ إِذَا كَانَ دَلِيلُ
فراموش کننده و جاہل جہل عذریست در دار الاسلام وقتیکہ باشد دلیل
الحُرْمَةِ خَفِيًّا فَلْيُحْفَظْ انتهى وَلَوْ سُلِّمَ دَلِيلُ الحُرْمَةِ فِي دُخَانِ
حرمت پوشیدہ پس باید کہ یاد داشتہ شود آخر شد پس اگر تسلیم کردہ شود دلیل حرمت در دخان
التَّنْبَاكِ فَلَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ خَفِيًّا فَيَكُونُ هٰذَا الجَهْلُ عُذْرًا
تنباکو پس نیست شبہ در بودن آن دلیل پوشیدہ پس مے باشد این جہالت عذر
لِلْمُسْتَحِلِّ فَلَا يَكُونُ كَافِرًا هٰذَا تَمَامُ الكَلَامِ فِي جَوَابِ المَسْئَلَةِ
مر حلال دانندہ را پس نمی باشد کافر این تمام کلام ست در جواب مسئلہ
الأُولَى وَالعِلْمُ الحَقِيقِيُّ عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى **المَسْئَلَةُ**
نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکہ با برکت ست و برتر مسئلہ
الثَّانِيَةُ قَدِ اشْتَهَرَ فِي هٰذِهِ البِلَادِ حِيلَةٌ لِجَوَازِ أَخْذِ الرِّبٰوا
دوم بتحقیق مشہور شدہ درین شہرہا حیلہ برای جواز گرفتن ربوا
وَهِيَ أَنَّهُ يُعْطِي المُقْرِضُ لِلْمُسْتَقْرِضِ فِي أَوَّلِ الأَمْرِ قَرْضًا حَسَنًا ثُمَّ
و آن حیلہ اینست کہ بتحقیق بدہد قرض دہندہ مر قرض گیرندہ را در اول حال قرض نیک باز
يُعْطِي المُسْتَقْرِضُ لِلْمُقْرِضِ شَيْئًا كَالكِتَابِ وَنَحْوِهِ عَلَى طَرِيقِ الرِّهَانِ
بدہد قرض گیرندہ مے قرض دہندہ را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی
فَيَقُولُ المُقْرِضُ لَهُ عَيِّنْ لِي مُشَاهَرَةً عَلَى مُحَافَظَةِ مَالِكَ المَرْهُونِ
پس بگوید قرض دہندہ مر قرض گیرندہ را مقرر کن برای من درماہہ را بر نگاہداشتن مال خود گرو داشتہ شدہ
الآنَ فَيُعَيِّنُ المُسْتَقْرِضُ مُشَاهَرَةً عَلَى المُحَافَظَةِ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَهُ
اکنون پس مقرر کند قرض گیرندہ درماہہ را بر نگاہداشتن باندازہ آنچہ متعارف کردند آنرا
أَهْلُ البَلَدِ مِنَ الرِّبٰوا فِي القَرْضِ بِإِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُ مِثْلُ
اہل شہر از ربوا در قرض مقابل ہر صد و گمان می کنند کہ بتحقیق مانند

ربوا بالکسر و الفصر زیادتی گرفتن است در وام و بیع ص ۱۲ منہ
اِقراض بالکسر وام دادن ۱۲ ص

هذا النفع طيب وحلال ويحكمون بالكفر على من منع وانكر
این نفع پاکیزه است وحلال و حکم می‌کنند بکفر برکسیکه منع کند و انکار کرد
هذا الاحتيال فقلت لبعضهم لكن حيلتكم هذه مثل حيلة اصحاب
این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیله شما این مانند حیله صاحبان
السبت من اليهود لاصطيادهم في اليوم المعهود فاجاب بانه
شنبه ست از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه
يحتمل ان يكون منعها مخصوصا بالنسبة الى تلك الفرقة المرذ
احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده
دودة بالنسبة الى هذه الامة المرضية **الجواب** هذه
به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این
الحيلة مردودة بوجوه عديدة وحجج سديدة الاول ان حفظ
حیله مردودست بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن
المرهون واجب على المرتهن ومؤن حفظه عليه لا على الراهن
مرهون ضرورست بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن است نه بر راهن
اصلا حتى انه لو شرط المرتهن شيئا على الحفظ لا يصح فالعجب
هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی‌شود پس تعجب
كل العجب عن العلماء الامجاد انهم كيف افتوا بصحة هذا العقد
همه تعجب ست از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد
البين الفساد بل لم يكتفوا عليها وحكموا بكفر من منع هذا
ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این
الاحتيال كما هو مصرح في اخر السؤال وكيف لم يدروا انه
حیله را چنانکه او مصرح ست در آخر سوال و چگونه نه دانستند که بتحقیق

عِندَ فَسَادِ العَقدِ لَا يَلتَحِقُ اشتِرَاطُ الفَضلِ اِلَّا بِالقَرضِ السَّابِقِ
نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بقرض سابق
وَيَكُونُ وَسِيلَةً لِجَرِّ المَنفَعَةِ مِنهُ فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُونُ
و می باشد وسیله بر آکشیدن نفع ازان قرض در زمانه لاحق پس باشد
رِبوًا ظَاهِرًا وَالحُكمُ بِاِبَاحَتِهٖ كَمَا تَرٰى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلٰى مَا
ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهای دلالت کننده بر آنچه
ادَّعَينَا كَثِيرَةٌ مَضبُوطَةٌ فِي الكُتُبِ المُعتَبَرَةِ الشَّهِيرَةِ وَلنَذكُر
دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهای معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم
هٰهُنَا نُبَذًا مِنهَا فِي الفَتَاوَى العَالَمكِيرِيَّةِ فِي اَوَاخِرِ البَابِ الرَّابِعِ
اینجا اندکے ازان روایتها در فتاوی عالمگیری ست در اواخر باب چهارم
مِن كِتَابِ الرَّهنِ نَقلًا عَن شَرحِ الطَّحَاوِيِّ حِفظُ المَرهُونِ
از کتاب رهن در حالی که نقل ست از شرح طحاوی نگاهداشتن مرهون
عَلَى المُرتَهِنِ حَتّٰى اَنَّ الرَّاهِنَ لَو شَرَطَ لِلمُرتَهِنِ شَيئًا عَلَى الحِفظِ
بر مرتهن ست تا آنکه تحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گرو گیرنده چیزی را بر نگهداشتن
لَا يَصِحُّ وَلَا يَستَحِقُّهُ وَفِي القُراٰنِ خَوَانِيَّةٍ نَقلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ
صحیح نمی شود شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست در حالی که نقل ست از سراجیه
وَالخُلَاصَةِ اِذَا استَاجَرَ الرَّاهِنُ المُرتَهِنَ لِحِفظِ الرَّهنِ لَم
و خلاصه و وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن برای حفاظت گرو جائز
يَجُز وَفِي مُختَصَرِ الوِقَايَةِ وَعَلَيهِ مَئُونَةُ حِفظِهٖ وَفِي شَرحِ الوِقَايَةِ
نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست
لَه حِفظُهُ بِنَفسِهٖ وَعِيَالِهٖ وَعَلَيهِ مَئُونَةُ حِفظِهٖ وَرَدِّهٖ اِلٰى
مرتهن راست نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ مرهون و رد کردن او بسوی

يده أو رده جزء منه كأجرة بيت حفظه أو حافظه وفي الهداية

دست راهن یا رد کردن پاره از ان مرهون مانند مزد خانه حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست

وأجرة البيت الذي يحفظ فيه الرهن على المرتهن مثل أجرة

و مزد خانه که نگاه داشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ لأن الإمساك حق له والحفظ واجب عليه فيكون بدله

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مرتهن را و حفاظت واجب ست برو پس می باشد عوض حفظ

عليه انتهى مختصرا وفي الكافي وما رجع إلى حفظه فهو على المرتهن

بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وذلك مثل أجر الحافظ لأن الحفظ واجب عليه والإمساك

وآن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حق له فيكون بدله عليه وفي الفتاوى الولوالجية كل ما كان

حق ست مراو را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هرانچه باشد

لحفظه أو لرده إلى يد الراهن مؤنته فهي على المرتهن نحو أجرة

برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ وأجرة المسكن الذي يحفظ الراهن فيه الثاني أنه

نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قال صاحب الأشباه والنظائر في أوائل النوع الأول القاعدة

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعده

الثانية الأمور بمقاصدها أي نياتها كما يدل عليه التفريعات

دوم کارها متعلق اند بمقصد ها شان یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند برآن تفریعهای

التي فرعها على هذه القاعدة منها ما ذكرنا نقلا عن فتاوى

که تفریع کرده ست برین قاعده بعضی ازان تفریعات انچه ذکر کردیم ما حالیکه ناقل ست از فتاوی

قاضي خان ان بيع العصير ممن يتخذه خمرا ان قصد به التجارة

قاضی خان بتحقیق فروختن فشرده انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را

فلا يحرم وان قصد به التخمير حرم انتهى فبناء على هذه القاعدة

پس حرام نمی شود و اگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نقول تعيين المشاهرة بعد القرض بقدر ما تعارف اهل البلد

می گوییم که مقرر کردن در ماهه بعد قرض باندازه انچه شناخته اند آنرا اهل شهر

من الربوا في القرض بازاء كل مائة وكون المرهون مما ليس في

از ربوا در قرض مقابل هر صد و بودن گرو از انچه نیست در

حفظه مؤنة اصلا مثل الكتاب كما وقع في السؤال او كانت له

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مراورا

مؤنة فتعيينها لا بمقدار مؤنة الحفظ بل بقدر ما تعارف اهل

بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر انچه شناخته اند آنرا اهل

البلد في ربوا القرض برهان باهر عند كل ماهر على ان المقصود ههنا

شهر در ربوا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه بتحقیق مقصود اینجا

تعيين المنفعة على القرض وان ذكر في الظاهر لفظ اخذ الاجرة على

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده است در ظاهر لفظ گرفتن مزد بر

حفظ المرهون فيكون ربوا بحتا ويكون اخذه للمرتهن حراما

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وسحتا التنزل منا وان سلمنا ليس ههنا حقيقة الربوا لكن لا

و حرام [illegible] بتحقیق ما اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شبهة في شبهته وهي ايضا حرام منهي عنها كاصل الربوا

شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده است از ان مانند اصل ربوا

فان قلت فيجوز رابع العصير ممن يتخذه خمرا ولم يجوز رابع الامرد ممن يلوط به فما الفرق قلت الفرق ان المعصية في الامرد تقوم بعينه بخلاف العصير فانه ضلال ١٢ محمودي

سحت بالضم وبضمتين حرام سحت الرجل في تجارته اذا اكتسب الحرام ١٢

كما هو مصرح في جميع كتب الفقه الرابع ان الاحتيال لجر النفع
چنانکه او تصریح کرده شده است در جمیع کتب فقه چهارم آنکه تحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بالقرض واقطاع مال مسلم بحيث لا يشترط الفضل في الظاهر على
بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

القرض لكن يجعل العقد بان يضطر المستقرض في اعطاء الفضل
قرض لیکن گردانیده شود عقد با یکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

للمقرض ويكون لازما عليه ايضا منهي عنه ولذا منعوا بيع
مر قرض دهنده او باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است از آن و برای همان منع کرده اند بیع

العينة الذي هو حيلة قوية لجلب المنفعة بالقرض ولا
عینه را آنکه او حیله است قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و در

يرده ظواهر القواعد الفقهية بخلاف الحيلة التي اخترعوها
نمی اندازد ظواهر قواعد فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند

فانها مردودة بالروايات الظاهرة والقواعد المتعارفة فهم
پس البته آن حیله رد است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس ایشان

اذا منعوا بيع العينة فهم لهذه الحيلة السخيفة امنع والروايات
وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس ایشان برای این حیله سست مانع ترند و روایتهای

الدالة على كون بيع العينة منهيا عنه كثيرة منها ما ذكر في
دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده از آن بسیار اند بعضی از آنها آنچه ذکر کرده شده در

الكافي في باب الكفالة وتفسير المسئلة ان المكفول عنه
کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که تحقیق مطلوب عنه

امر الكفيل ببيع العينة هو مكروه لما فيه من الاعراض عن
حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنا بر آنچه در این بیع روگردانی کردن است از

مَبَرَّةَ الْإِقْرَاضِ وَقِيلَ إِيَّاكَ وَالْعِينَةَ فَإِنَّهَا الْعِينَةُ وَهُوَ مُخْتَرِعٌ

نیکوئی قرض دادن وگفته شده پرہیز کن از عینه پس تحقیق آن ملعونست و آن بیع اختراع کرده شده

أَكَلَةُ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَاتَّبَعْتُمْ

خورندگان ربوست و فرمود علیه السلام چون باہم معامله بیع کنید به بیع عینه و پیروی کنید

أَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِينَةِ أَنْ يَأْتِيَ

دمهای گاو را خوار شوید و ظاهر شود بر شما دشمن شما و مراد بعینه آنکه بیاید

الْمُحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ

محتاج بسوی کسے در حالیکه قرض می طلبد محتاج ازان کس ده درهم را پس خواهش نمی کند قرض دهنده

فِي الْإِقْرَاضِ طَمَعًا فِي إِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِي لَا يَنَالُهُ بِالْقَرْضِ فَيَقُولُ

در قرض دادن بجهت طمع کردن در یافتن زیادتے که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید مقرض

لَهُ أَبِيعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيمَتُهُ عَشَرَةٌ بِاثْنَيْ عَشَرَ إِلَى أَجَلٍ لِتَبِيعَهُ

مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را و قیمت آن ده درهم ست به دوازده درهم بسوی مدت تا بفروشی آن جامه را

فِي السُّوقِ بِعَشَرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهُ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درهم و بعضی از انها آنچه مذکورست در

الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ اخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِي تَفْسِيرِ الْعِينَةِ الَّتِي

فتاوے عالمگیرے اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِي يُقَارِبُهُ

وارد شد منع ازان پس ذکر کرد دو وجه را یکے ازان هردو آنچه گذشت و دوم قریب است

الْخَامِسُ أَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِي تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِأَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ

پنجم اینکه تحقیق نفعهائی که حاصل می شود مر قرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الَّذِي لَا يَكُونُ قَرِيبَهُ وَلَا صَدِيقَهُ وَلَا يَكُونُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوفًا

که نباشد قریب مقرض و نه یار او و نه باشد قرض گیرنده مشهور

قال صلی الله علیه وسلم کل قرض جر نفعا فهو ربوا ... (marginal note, partly illegible)

بالجود والسخاء لا تحل للمقرض وتكون خبيثة وإن لم يشترط

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وقت القرض وكون أجرة حفظ المرهون منفعة لأجل القرض

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظاهر لا سترة فيه في الفتاوى العالمكيرية نقلا عن المحيط

ظاهر است نیست پوشیدگی در ان در فتاوی عالمگیری است درحالیکه نقل است از محیط

إذا كان المستقرض لا يدعو المقرض وكان يدعوه قبله في

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض پیش ازین

كل عشرين يوما وبعد الإقراض جعل يدعوه في كل عشرة أيام

هر بیست روز یکبار روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

أو زاد في المباحات فإنه لا يحل ويكون خبيثا السادس أن

یا زیاده کرد در مباحات پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جواز الحيلة مشروط بما إذا لم يؤد إلى الضرر بأحد كما هو مصرح

جائز شدن حیله مشروط است بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح است

في أوائل الفن الخامس من الأشباه والنظائر وبهذه الحيلة يأ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله میگیرد

المرتهن مال مسلم محتاج بوجه لا يجوزه الشرع ففيها ضرر ظاهر

مرتهن مال مسلمان محتاج را بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر است ظاهر

بالمستقرض والضرر يزال كما صرح به صاحب الأشباه والنظائر

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

في النوع الأول في القاعدة الخامسة فيكون هذه الحيلة

در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

وَاجِبَةَ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ الْكِسَابِعُ سَلَّمْنَا اَنَّ هٰذِهِ
واجب الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه تسلیم کردیم که بتحقیق این

الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ اَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْاَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ
حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن

الْقَوِيَّةِ يُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي
مستحکم حرام میکند آنرا و از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در

كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْاُصُولِ اَنَّهُ اِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ
کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده شود

الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ الثَّامِنُ اَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا اَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلٰى حِفْظِ الْمَرْهُونِ
محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاه که گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو

الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهِ مُؤْنَةٌ اَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ
آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت به

وَالْاِنْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِفِيِّ وَ
و نفع گرفتن بوی بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوی ناطفی است و

غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُؤَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ
جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمی شود و استعمال کرده نمی شود و نه نفع گرفته شود

بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ اَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ
بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله

عَلٰى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلٰى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَاَعْرَضْنَا
به بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و روگردانی کردیم

عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلٰى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمِلَةً فَاَخْذُ
از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و گرفتن

الاجرة عليها جائزة بوجهين الاول ان كون المال عند المقرض

مزد برامانت جائزست بدووجه اول آنکه تحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

على طريق الرهن مصرح في الاستفتاء والثاني ان الوجوه المذكورة

بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه تحقیق وجوه مذکوره

ما خلا الاول والآخر منتهضة على بطلانها على تقدير الايداع

سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

ايضا كما لا يخفى على الناظرين وما كتبتم من مناظرتكم ببعضهم

نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان و آنچه نوشتید از مناظره شما ببعض اوشان

والزامكم عليه بان هذه الحيلة في حل الربوا كالحيلة اليهود

والزام شما بروے بآنکه تحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیله یهود

المطرود للاصطياد في اليوم المعهود واضطراده في الجواب الى

مردود ست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادعاء تخصيص حرمة الحيلة بالنسبة اليهم دون هذه الامة

دعوی کردن تخصیص حرمت حیله بنسبت بسوی یهود نه این امت

المرحومة فهذا الالزام نور من انوار مشكوة النبوة طلع على

مرحوم پس این الزام نور ست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده

قلبكم لاجل وثاقة علاقة النبوة ولكم فيه اسوة حسنة

دل شما بجهت استواری علاقه نبوت و شما را درین الزام پیروی نیک ست

بمن تشرف منصب احتساب سيدنا وامامنا عمر بن الخطاب

بکسی که متشرف شد بعهده احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لما روينا في صحيح البخاري عن طاؤس انه سمع ابن عباس رضي

بنابر آنچه روایت کردیم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

مه متعلق بقوله بما ۱۲ مه و بهران حفظ المرهون ۱۲ على الاصح ... ای الوجه الثامن ۱۲ ... ای روز شنبه ۱۲ ... وما بعده ۱۲ ... مشکوة روزن در دیوار که بنا ... ماند طاق ۱۲

اللهُ عنهما يقولُ بلغ عُمَرَ بنَ الخطّابِ انَّ فلانًا باعَ خمرًا فقالَ

الله عنهما که میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را که تحقیق فلان فروخت شراب پس گفت

قاتلَ اللهُ فلانًا الم يعلم انَّ رسولَ اللهِ صلَّى اللهُ عليهِ والِهٖ وسلَّمَ

لعنت کند خدا فلان را آیا نه دانست که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

قال قاتلَ اللهُ اليهودَ حُرِّمت عليهم الشحومُ فجملوها فباعوها

فرمود لعنت کند خدا یهود را حرام کرده شد بر اوشان شحم ها پس برداشتند آنها را پس فروختند آنها را

انتهى فافهموا واقبلوا هذه البشارة فانَّ العاقلَ تكفيه الاشارةُ

آخر شد پس بفهمید و قبول کنید این مژده را پس تحقیق دانا کفایت می کند او را اشاره

هٰذِهٖ صُورَةُ خَطِّ الامامِ الاجلِّ

این صورت خط امام است بزرگ تر

الاكملِ مولٰنا عبدِ العزيزِ قُدِّسَ سِرُّهٗ

کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سره

قد وقفنا على هذا التحريرِ الانيقِ والتقريرِ الرشيقِ فوجدناهُ

تحقیق آگاه شدیم بر این تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا

صحيحَ المباني مستحكمَ المعاني موافقًا للروايات مطابقًا للدرايات

درست مبانی استوار معانی در حالی که موافق است مر روایتها را مطابق مر درایتها را

ولقد سعى صاحبُهٗ سلّمهُ اللهُ وجزاهُ خيرًا كلَّ مسعىً ممكنٍ في

و هر آینه بتحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارا د او را خدا و پاداش دهد او را نیک هر کوشش ممکن در

جوابِ هاتین المسئلتین جعل الله قرۃ العینین فی الدارین

جواب این ۲ دو مسئله بگرداند او را خدا خنک چشم در هر دو سرا

وھو مالک النشاتین

و او خدا مالک هر دو پیدایش ست یعنی دنیا و آخرت

هذه صورة خط الامام المکرم المعظم

این صورت خط امام مکرم معظم

مولٰنا شاه رفیع الدین قدس سره

مولانا شاه رفیع الدین قدس سره

اطلعت علی هذا المرقوم بجمیع ما فیه فاستحسنت غایة الاستحسان

خبردار شدم برین نوشته بهمه آنچه دران ست پس نیکو شمردم نهایت استحسان

ما نثر بانیه من جواهر لآلیه فی مبانیه و معانیه و شکرت

آنچه پراگنده کرد بنا کننده او از جواهر مرواریدهای او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

الله سبحانه علی حسن توفیقه لهذا الولد فی توخی مقاصده

خدای سبحانه را بر خوبی توفیق او و برای این فرزند در تمام کردن مقاصد او

و مجاریه و سألته ان یهب له من خزائن فیضه فوق آمانیه

و مجاری او و سوال کردم خدا را اینکه به بخشد خدا مر او را از خزینه های فیض خود بالای امیدهای او

سوال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد و در صورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد **جواب** چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات وخوردن آن آنگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد و چون از حکم سمیت برآید و با صلاح آراسته شود و روزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات و آن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند و حس و شهوت و غضب را که تابع حس اند برهم میکنند این چیزها حرام مطلق اند پیش حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل وکثیر حرام ست و پیش بعضی ائمه سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست وکمتر ازان حرام نیست قسم سوم مفترات ست که دفعة انسان را بی حس و بی اختیار میسازد و مرده وار می افتد مانند چرس و بعضی اقسام تمباکو کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات و آنست که حس و شهوت و غضب را که تابع حس اند مخدر میسازد و بادنی تنبیه متنبه میگردد و جواب موافق عقل درست نمیدهد و عقل را خراب میسازد و این مکروه است افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی و زیادتی او آدم را از مصالح دین و دنیا معطل میگرداند و منشای قباحتهای بسیار میگردد و خوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای شهوت و غضب ست بدون عقل که مبدء جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات کما ورد اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ

(چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد درمیان شما دشمنی و ناخوشی بسبب شراب و قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز)

و در مخدرات خلل اول مفقود ست و خلل ثانی موجود و چون اول از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

والله اعلم

تمت

بعضی شهوت و غضب بدون عقل ۱۲
بعضی غافل شدن از عبادات ۱۲

مسئلة قال في الجوهرة لا يجوز أكل البنج والحشيش والأفيون وذلك

گفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ و برگ بنگ و افیون و آن

كله حرام لأنه يفسد العقل حتى يصير الرجل فيه ذا خلاعة وفساد

همه او حرام ست چه تحقیق هر یک از و تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب نافرمان و فساد

ويصد عن ذكر الله وعن الصلوة لكن تحريم ذلك دون تحريم

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فإن أكل شيئا من ذلك لا حد عليه وإن سكر منه كما إذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را از ان نیست حد بروی اگرچه مست شود از و چنانکه پیشاب بنوشد

بولا أو أكل الغائط فإنه حرام ولا حد عليه في ذلك بل يعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس تحقیق او حرام ست و نیست حد بروی در ان بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت في شرح النظم الوهباني يحرم أكل الحشيش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعي على

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحريم تناوله وأفتوا بإحراقه مع خطر قيمته وأمروا بتأديب بائعه

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او با گرانی قیمت او و حکم کردند به ادب دادن فروشنده او

والتشديد على آكله فالآن فتوى المذهبين على تحريمه منه الغفا

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هر دو مذهب بر حرام کردن اوست

تتمة

حكم الأفيون أنه يحرم إما لأنه سم يضر ضررا بينا بالبدن كما هو

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای اینکه بتحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

مَشْرُوعٍ فِي الطِّبِّ وَإِمَّا لِأَنَّهُ مُفْتِرٌ وَمُخَدِّرٌ وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ
مشروع ست در طب ویا بجهت آنکه وی سست کننده است وسست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و
أَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
ابو داؤد در سنن خود از ام سلمه رضی الله عنها که منع فرمود رسول خدا صلے الله
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ قَالَ الْقَسْطَلَانِيُّ فِي الْمَوَاهِبِ قَالَ
علیه وسلم از هر مست کننده وسست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند
الْعُلَمَاءُ الْمُفْتِرُ كُلُّ مَا يُورِثُ الْفُتُورَ وَالْخَدَرَ فِي الْأَطْرَافِ وَهٰذَا الْحَدِيثُ
علما مفتر هر چیزیکه پیدا کند سستی را و سستی را در طرفها و این حدیث
أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى تَحْرِيمِ الْحَشِيشِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُخَدِّرَاتِ فَإِنَّهَا إِنْ لَمْ
بهتر دلیل ست بر حرام بودن گیاه و جز آن از سست کننده پس بتحقیق آنها اگر
تَكُنْ مُسْكِرَةً كَانَتْ مُفْتِرَةً مُخَدِّرَةً وَلِذٰلِكَ يَكْثُرُ النَّوْمُ مِنْ مُتَعَاطِيهَا
نیستند مست کننده هستند سست کننده سست کننده و برای همین بیشتر مے شود خواب از خورندهای آن
وَيَثْقُلُ رُؤُوسُهُمْ بِوَاسِطَةِ تَبْخِيرِهَا فِي الدِّمَاغِ وَاخْتُلِفَ هَلْ يَحْرُمُ
وگران مے شود سرهای ایشان بواسطه بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کرده شد که آیا حرام میشود
تَعَاطِي الْيَسِيرِ الَّذِي لَا يُفْتِرُ وَلَا يُخَدِّرُ قَالَ النَّوَوِيُّ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ
خوردن اندکی که سست نکند وسست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب
إِنَّهُ لَا يَحْرُمُ أَكْلُ الْقَلِيلِ بِخِلَافِ الْخَمْرِ وَالْفَرْقُ أَنَّ الْحَشِيشَ طَاهِرٌ
که بتحقیق حرام نمی شود خوردن اندک به خلاف شراب و فرق آنست که البته حشیش پاک ست
وَالْخَمْرُ نَجِسٌ وَلَا يَجُوزُ شُرْبُ قَلِيلِهِ لِلنَّجَاسَةِ وَتَعَقَّبَهُ الزَّرْكَشِيُّ
و شراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و دیگر گوهران زرکشی
بِأَنَّهُ صَحَّ فِي الْحَدِيثِ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَأَمَّا قَوْلُ النَّوَوِيِّ
بانیکه به تحقیق صحیح شد در حدیث که آنچه مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست را اما قول امام نووی که

٢٠ ٢ ٣ (margin notes, partly illegible)

...رةٌ وليست بنجسةٍ فقطع به ابنُ دقيقِ العيدِ وحكى
پاک است و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد
الاجماعَ عليه وقال والافيونُ وهو لبنُ الخشخاشِ اقوى
اتفاق را بروی و گفت و افیون درحالیکه او شیر خشخاش ست قوی ترست
فعلاً من الحشيشِ وكذلك جوزُ الطيبِ مع انه طاهرٌ
از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل باوجودیکه به تحقیق او پاک
انتهى وبالجملة لما كان عدّه حراماً للتخدير والتفتير
آخر شد. و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام بابرای سست کردن و سست کردن
او السمية فالارجح ان القليل منه الذي لا يفعل هذه
یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این
الافعال لا يكون حراماً والله اعلم
فعلها را نمی باشد حرام و خدا دانا تر است

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً در پرده مبادا که در تحریم حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جاده اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیموده لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر می نمایم باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی است و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حنفیه مسلم افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا سعد رومی حنفی رحمه الله تعالی در کتاب مجالس الابرار ابواب انصاف و اکنه تفصیل این جمال آنکه بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] المرء ترکه ما لا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابو هریرة رضی الله عنه و معناه ان اسلام الرجل لا یکون کاملاً و حسناً الا اذا ترک من الاقوال و الافعال ما لا ینفعه اصلاً لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

و مطلوب نمی شود بگر [illegible] بگذارد و از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را بگذرند در دنیا و نه در آخرت

درینکه کشیدن حقه از جملهٔ افعال لایعنی ست و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عا[illegible]

از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق واجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری

که از مکلف صادر شود و خالی باشد از فائدهٔ دینی و اخروی دائر ست میان عبث و لعب و لهو و فرق میان

این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه صاد لذت باشد

نه فائده و لهو مانند لعب ست لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد مرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه

اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بطرز مذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات

مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت بلاشک حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال

ثلثه مذکوره مندرج ست و انسب آنست که بعبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ ست مگر اینکه

گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و درین صورت خلو او از فائدهٔ دینی ظاهر ست حاجت بیان

ندارد و اما خلو او از فائدهٔ دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا و نه دوا را بلکه اطبا متفق اند برینکه مطلق دخان

مضر ست چنانچه شیخ ابو علی بن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و ازهمین جاست که بعضی

محققان گفته اند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او [illegible]

که واجب ست حفاظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست

جواب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی

چه اخراج رطوبات ضاره میکند و تحریر جواب آنکه درصورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد

حصول تخفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر علاج کنند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی برای اخراج

رطوبات روا باشد گوییم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرورت جهت معرفت او از تجویز طبیب متدین حاذق که حکم کند باستعمالش

تا وقت حصول النفع [illegible] درین حالت حکم دوا جاری خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمال وی جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال

مرض زیان میکند زیرا که چون دوا نمی یابد مرضی را در بدن تصرف میکند در بدن پس [illegible] ضرر و در مجالس الابرار دلائل

کثیره برای اثبات دعوی مذکوره مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمت او از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده و تفصیلش در کتاب مذکور

+ مرقوم سنهٔ [illegible] فارجع الیه حرره ابو البرکات المدعو بتراب علی عفی عنه +

خاتمة الطبع

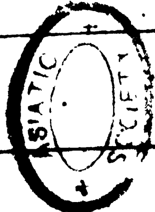
[illegible]رعه گشان بزم عرفان مدام لبسکر اذکار حمد صانعی کیفیتها داهند که پیدا آورد دانش از میش هوش و ازالهٔ
[illegible] از شیرهٔ مخدر هوش گش هوش ربای عقلای باعقل و هوش ست اگر هدایت هادی صراط مستقیم
شریعت علیه الثناء والتحیه دست بغل نگردانیدی تمامی است پا الغرض نشاء شراب و دیگر مسکرات
و تخدیر افیون و تغتیر سمیات در گو ضلالت رسیدی منجمله منِ لی پا یا انش ضلق ذات بابرکات
علمائیست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند و هرچه دران اشتباهی
واقع شد بتعبیر مکروه [illegible] حکم اجتناب نمودند **امابعد** در پرده مباد که نسخهٔ جامعه مملو از فوائد عجیبه
و رسائل نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کملای با علم و شعر **المقالة العلیٰ** از مقالات یگانه
[illegible] التنحط عن مسائل الاباحة والحظر مشتمله استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ مشتمل مسائل گرا
[illegible] و [illegible] بت نان پا و جوز و افیون و چرس و بنگ مزین بدستخطی آیة من آیات الله معجزة من معجزات
رسالة الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم موهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذهٔ با عقل
تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبدالعزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان وافاض علیه سجال العفو والغفران
و نحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیدع بحرالعلوم بادینا مولانا عبدالعلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین
مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی علی علیین و رسائل و تقریرات دیگر علمای اعلام قوام امر
فی دار السلام مثل رئیس علمای با نام و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و حبر معدن
همه دانی مخدوم عبدالواحد و مولانا میرزا رضی الدین جرجانی نور مرقدهما بانوار رحم الرحمانی ترتیب داده
[illegible] سعادت و اقبال عبدالرحمن خان صانه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب
آسمان تحقیق مرکز دائرهٔ تحقیق مطلع فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابوالبرکات
رکن الدین محمد الشهیر بمولوی [illegible] لازالت شموس افاداته بازغة و اقمار افاضاته ساطعة شد و امید وکر[illegible]
حق جل و علی متوقع شفاعت شافع روز جزا محمد مصطفی غفر الله له ولوالدیه و احسن الیهما و الیه در مطبع مصطفائی
واقعه محله [illegible] کاپور منضمات شهر کانپور بنظر فائده عام برادران ایمانی و نفع تام اخوان اسلامی طبع نموده شد [illegible]

[illegible] مقالهٔ [illegible] ملاحظه [illegible] نمایند

از اند و دیگر اعانت ایزدی همبرین منوال عنایت میفرماید مقالهٔ دوم کتاب موصوف بصدر در اسرع

اوقات بنظر شائقان جلوهٔ ظهور می نماید که منه الابتداء والیه الاتمام و علی عبد التوکل و به الاعتصام

تمام شد



تصحیحنامهٔ متن مقالهٔ اولی کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣	٥	شجاجا	تجاجا
٤	١٢	مذهب	بمذهب
١١	٢	خمبر	خمیر
٣٩	٧	شِقاءُ	شِفاءُ
٧٠	١	اشغراط	اشتراط
٩٢	٢	آبوما	آبوها

تصحیحنامهٔ حواشی مقالهٔ اولی از کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	حاشیه	سطر	غلط	صحیح
٥	٤ه	١٢	کسنی	بکشنیکه
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بنوشد
٨	١ه	١٤	خسر	خبز
١٥	٤ه	٧	فیها	فیہا
٤٢	٣ه	١	خیر	خبر
٥٧	١ه	٤	اللا م	الامر فی
٩٧	٣ه	٢١	الغرث	الغرث
[illegible]	[illegible]	٢	کیتم	کتبتم

تمت